

درآمدی بر

صلح نامه‌های مسلمانان با ایرانیان

در آغاز فتح ایران

□ نعمت‌الله صفری فروشانی

بررسی قراردادهای خارجی میان دولت‌ها و ملت‌ها به ویژه اگر در آستانه بروز تحولی عظیم در سرنوشت آن‌ها باشد، می‌تواند بسیاری از حقایق پنهان تاریخی را روشن سازد. در این راستا بررسی صلح‌نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران واقعیت‌های فراوانی را در جوانب مختلف سیاسی، فرهنگی، اعتقادی، اقتصادی و اخلاقی طرفین قرارداد فراروی ما قرار می‌دهد، علاوه بر آن‌که می‌تواند محقق تاریخی را در تحلیل مسائل مهمی همچون عدل پیروزی مسلمانان و پیشرفت اسلام و نیز جغرافیای پیشرفت یاری رساند. مقاله حاضر با مورد توجه قرار دادن اهداف فوق، به جمع‌آوری متون صلح‌نامه‌ها پرداخته و مناطق و شهرهایی را بررسی می‌کند که از میان چهار ناحیه بزرگ ایران آن زمان یعنی کور عراق، کور فارس و اهواز، کور جَبَل و کور خراسان، با انعقاد صلح‌نامه گشوده شده است.

مقدمه

اسناد مکتوب یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت تاریخ یک ملت است. اهمیت این اسناد وقتی هویدا می‌شود که تحلیل‌گران تاریخی معمولاً در هنگام برخورد با گفته‌های مورخان، جهت‌گیری‌ها و حبّ و بغض‌های آن‌ها را از نظر دور نداشته و در

مرحله اول با شک و تردید به سخنان آنان می‌نگرند. اما اسناد مکتوب از آن‌جا که حاوی اطلاعات مستقیم و بدون جهت‌گیری است می‌تواند پایه کار محققان قرار گیرد.^(۱)

در این میان، هم‌چنان‌که اسناد امور اداری، حقوقی، حسابداری و مکاتبات شخصی، محقق تاریخ را در شناخت بهتر اوضاع اجتماعی یاری می‌رساند، اسناد عهدنامه‌ها و قراردادهای با دیگر ممالک نیز می‌تواند تا حد زیادی او را از روابط خارجی یک کشور آگاه سازد. اما متأسفانه نکته‌ای که محقق تاریخ اسلام را رنج فراوان می‌دهد آن است که از قرون اولیه اسلام چه در بُعد داخلی و چه در بُعد خارجی، هیچ نوع سند مکتوبی مستقیماً به دست ما نرسیده است (امری که بررسی علل آن موضوع یک تحقیق تاریخی مستقل را تشکیل می‌دهد). نامه‌ها و عهدنامه‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^(۲) عهدنامه‌ها و صلح‌نامه‌های مسلمانان با مردمان دیگر کشورها و... همگی مبتنی بر نقل مورخان است و نه تنها ما بلکه مورخان قرون اولیه اسلام که کتب آن‌ها هم اکنون موجود است، در کم‌تر موردی ادعای رؤیت آن اسناد را نموده‌اند.

بنابراین طبیعی است که محقق با این اسناد، همانند دیگر گفته‌های مورخان برخورد نموده و احتمالاتی همچون جهت‌گیری مورخ، تحریف، جعل و احیاناً فراموشی قسمتی از سند را از نظر دور ندارد؛ به عنوان مثال، دقت در عبارات عهدنامه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با یهودیان و گروه‌های مختلف قبایل مدینه در آغاز ورود به آن شهر^(۳) و مقایسه آن‌ها با دیگر عبارات آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نیز توجه به فصاحت و بلاغت آن بزرگوار، حداقل محقق را در نقل به لفظ بودن این عهدنامه دچار تردید می‌سازد و خوشبینانه‌ترین نظر را در نقل به معنا بودن آن می‌داند.

اما از طرف دیگر، آن‌چه محقق را در استفاده از این اسناد کم‌تر دچار تردید می‌سازد آن است که محتوای این اسناد به گونه‌ای نیست که مورد بهره‌برداری سیاسی، اجتماعی و مذهبی گروه‌های مختلف قرار گیرد و در بیشتر موارد با روح اسلام و

قوانین اسلامی هماهنگی کامل دارد، و از همین جا است که تفکیک بین محتوای این اسناد و حوادث منتهی به تنظیم آن‌ها، به خصوص در بخش صلح‌نامه که مورد بحث ماست، ضروری می‌نماید، زیرا در این حوادث امکان جهت‌گیری‌های راویان در ابعاد مختلف وجود دارد^(۴) و با این دید خوشبینانه در محتوای این صلح‌نامه‌ها است که مقاله حاضر به سراغ صلح‌نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در هنگام فتح ایران رفته و به بررسی اجمالی آن‌ها می‌پردازد.

۱) تبیین موضوع

موضوع مقاله «در آمدی بر صلح‌نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران» است که در آن، کلمه «صلح‌نامه» مبین این نکته است که گشایش نهایی شهر به واسطه عقد قرار داد صلح بوده است (نه این که از آغاز رویارویی با مسلمانان، ایرانیان سرزمین خود را با عقد قرار داد صلح تسلیم مسلمانان کرده باشند) چنان‌که در موارد فراوانی این صلح‌نامه‌ها پس از محاصره‌ها و جنگ‌های فراوان و ناتوانی ایرانیان منعقد شده است.

هم‌چنین این کلمه سرزمین‌هایی را مشخص می‌سازد که ساکنان آن از میان سه امر پیشنهادی مسلمانان، تنها پرداخت جزیه را پذیرفته‌اند.

توضیح آن‌که مسلمانان در هنگام رویارویی با ایرانیان از آن‌جا که آن‌ها را مجوس و ملحق به اهل کتاب می‌دانستند،^(۵) سه پیشنهاد قبول اسلام، پرداخت جزیه و بالأخره آماده شدن برای جنگ را می‌دادند.

در مورد سرزمین‌هایی همانند قادسیه، نهاوند و جلولا و... که از راه جنگ گشوده می‌شدند، صلح‌نامه‌ای وجود نداشت. هم‌چنین سرزمین‌هایی مانند قزوین که قبول اسلام می‌نمودند،^(۶) مسلمانان با آن‌ها همچون برادران خود برخورد کرده و نیازی به انعقاد صلح‌نامه نمی‌دیدند و صلح‌نامه تنها با مردمی منعقد می‌شد که از سویی جنگ را رها کرده و از سوی دیگر حاضر به پذیرش اسلام نبودند.

این صلح‌نامه‌ها در متون تاریخی به دو گونه آورده شده‌اند: گونهٔ اوّل، متن کامل صلح‌نامه با ذکر شاهدان است که طبعاً بهتر می‌تواند مورد استفاده محققان قرار گیرد، گر چه برخورد با آن به عنوان یک سند اصیل جای تأمل دارد.

گونهٔ دوّم، نقل محتوای صلح‌نامه است و در حقیقت به بیان مقدار جزیه و دیگر اموال که طرفین بر پرداخت آن توافق کرده‌اند، اختصاص دارد. طبعاً این‌گونه صلح‌نامه‌ها در نظر محقق نسبت به صلح‌نامه‌های گونهٔ اوّل از درجه اعتبار کم‌تری برخوردارند.

استفاده از کلمهٔ «مسلمانان» به جای عبارت حکومت اسلامی از آن جهت است که در حقیقت این مسلمانان و فرماندهان مختلف آن‌ها در نواحی مختلف بودند که طبق قوانین اسلامی و سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و احياناً اجازهٔ عام از حکومت، به عقد قرارداد مبادرت می‌نمودند و حکومت مرکزی یا به علت جان‌بختن سیستم اداری آن و یا به علت عدم توسعهٔ ارتباطات در آن هنگام، کم‌تر در جزئیات این قراردادها دخالت می‌نمود.

نکتهٔ جالب آن‌که حتی در بعضی از موارد همانند صلح جندی‌شاپور، فرماندهان مسلمان و حتی خلیفهٔ مسلمانان یعنی عمر، امان دادن یک غلام با نام مکنف به سپاهیان دشمن را تأیید می‌نمایند.^(۷)

کلمهٔ «ایرانیان» نیز گویای این نکته است که به علت فروپاشی حکومت مرکزی در آستانهٔ حملهٔ مسلمانان و عدم تسلط آن بر نواحی مختلف، این فرمانداران شهرها و استان‌های مختلف بودند که خود به‌طور مستقل و طبق صلاحدید خود و بزرگان شهرها، با مسلمانان به عقد قرارداد می‌پرداختند.

یعقوبی محدودهٔ حکومتی ساسانیان را در زمان حملهٔ مسلمانان، شامل چهار ناحیهٔ اصلی خراسان، جبّال (جبال)، فارس و اهواز و عراق (بین‌النهرین) می‌داند و هر کدام از این نواحی را تحت حکومت اسپهبدی (سپهسالار) جداگانه ذکر می‌کند. وی

شهرهای مختلفی را از قرار زیر برای این نواحی بیان می‌نماید:

۱. ناحیه (کور) خراسان شامل شهرهای نیشابور، هرات، مرو، مرو رود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، غرجستان، طوس، سرخس، جرجان و باورد (ابیورد). استاندار این ناحیه را اسپهبد خراسان می‌نامیدند.

۲. ناحیه جبل شامل شهرهای طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، خلوان، ماسبدان، مهرجانقدق، شهر زور، صامغان و آذربایجان. به استاندار این ناحیه اسپهبد آذربایجان و کرمان می‌گفتند.

۳. ناحیه فارس و اهواز شامل شهرهای اصطخر، شیراز، رَجَن، نوبندجان، گور (فیروزآباد)، کازرون، فسا، دارابجرد، اردشیر خره و شاپور از منطقه فارس و جندی شاپور، شوش، نهر تیری، مناذر، شوشتر، ایذه و رامهرمز از منطقه اهواز که به عامل هر دو ناحیه، اسپهبد فارس می‌گفتند.

۴. ناحیه عراق شامل ۴۸ منطقه کوچک تر (طسوج) می‌گشت که اسامی بعضی از آن‌ها چنین است: بادوریا، انبار، بَهْرَسیر، زاب (اعلی، اسفل و اوسط)، میسان، کوئی، بابل، جلولا، نهروان (اعلی، اوسط و اسفل) و مدائن. به عامل این ناحیه، اسپهبد مغرب می‌گفتند.^(۸)

در این مقاله، همین تقسیم‌بندی یعقوبی محور قرار گرفته است. گرچه در بعضی از نوشته‌های معاصران و به ویژه خاورشناسان، مناطقی چون ارمنستان، سیستان، خوارزم، سغد و مکران نیز جزء قلمرو ساسانیان محسوب شده است.^(۹) اما این نوشته‌ها تصریح بر این نکته ندارند که ساسانیان همه این نقاط را در زمان حمله مسلمانان در اختیار داشته‌اند. چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که این مناطق نه به عنوان توابع بلکه به عنوان دست‌نشانده‌ها و یا حتی هم‌پیمانان ساسانیان مطرح باشند. هم‌چنین به وسیله سخن «لسترنج» که از قول جغرافی‌دانان عرب، ایالت قهستان و سیستان را از توابع خراسان می‌داند، نمی‌توان به یعقوبی ایراد گرفت، زیرا نوشته لسترنج ناظر به بعد از فتوحات و تقسیم‌بندی‌های زمان عباسیان است.^(۱۰)

۲) فواید تحقیق

جمع‌آوری صلح‌نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در یک جا و دقت در تک‌تک آن‌ها و نیز بررسی مجموعه آن‌ها می‌تواند فواید زیر را به طور مستقیم یا غیر مستقیم برای محقق تاریخ اسلام در برداشته باشد:

۱. به دست آوردن نام مناطقی که با عقد صلح‌نامه گشوده شد و مقایسه آن‌ها با مجموع محدوده جغرافیای ایران، این نتیجه را به دست می‌دهد که اولاً اکثر قریب به اتفاق نواحی ایران در آغاز حمله، در مقابل مسلمانان ایستادگی کردند و ثانیاً بعد از عدم توان مقابله با مسلمانان، اسلام را نپذیرفتند، بلکه به جای اسلام آوردن حاضر به پرداخت جزیه شدند و در سال‌های بعد بود که به علل مختلف به تدریج رو به اسلام آوردند.

۲. مفاد عهدنامه‌ها به خصوص عهدنامه‌های نخستین، سادگی و بی‌تکلفی مسلمانان را در برخورد با ایرانیان نشان می‌دهد که آن را می‌توان تا حد زیادی ناشی از تأثیر سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست. هم‌چنین مستثنا شدن راهبان، زمین‌گیران و اقشار کم‌درآمد ایرانیان از پرداخت جزیه که در بعضی از صلح‌نامه‌ها به آن تصریح شده است،^(۱۱) نشان از عظوفت قوانین اسلام در برخورد با دشمنان دارد.

۳. با بررسی متون صلح‌نامه‌ها و مقدار پرداخت جزیه و باج می‌توان تا حدود زیادی از وسعت، ثروت، محصولات و امکانات مناطق مختلف ایران در آن زمان آگاه شد.

۴. بررسی طرفین عاقد صلح‌نامه می‌تواند تا حدودی ما را از نظام اداری و سیاسی و جنگی مسلمانان و ایرانیان در آن زمان آگاه سازد.

۵. بررسی پیش‌زمینه‌های صلح‌نامه‌ها که به تنظیم صلح‌نامه منجر می‌گشت، می‌تواند ما را از بسیاری از مسائل اجتماعی، هم‌چون روحیه مردم در مقابل مسلمانان و علل تسلیم شدن ایرانیان، آگاه نماید.

۶. بررسی مجموعه صلح‌نامه‌ها به طور مشخص، محدوده زمانی فتح نقاط مختلف

ایران را مشخص می‌سازد. از این بررسی این نتیجه به دست می‌آید که بیشتر مناطق ایران از زمان حکومت ابوبکر یا عمر تا پایان دوران حکومت عثمان فتح شده و تنها مناطق اندکی برای فتح در دوره‌های بعد باقی مانده‌است.

۷. بررسی سیر زمانی صلح‌نامه‌ها و نیز پیش زمینه‌های آن‌ها این نکته را روشن می‌سازد که با فاصله گرفتن مسلمانان از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اهداف جنگ‌ها و نحوه برخورد مسلمانان و فرماندهان آنان از تعالیم اصیل اسلام نیز فاصله می‌گیرد، به گونه‌ای که در دوره‌های متأخر و در زمان امویان (۹۸ ق) یزید بن مهلب فرمانده سپاه مسلمانان با خداوند عهد می‌بندد که اگر بر اهل جرجان پیروز شد به قدری خون‌ریزی کند که خون آسیاب را به گردش در آورده، گندم را آرد نماید و از آن آرد نان تهیه کند.^(۱۲) در حالی که این نوع برخورد به هیچ وجه در دوران اولیه فتوحات، به ویژه در زمان عمر، مشاهده نمی‌شود.

۸. بررسی صلح‌نامه‌ها می‌تواند این نتیجه فقهی را نیز در برداشته باشد که سرزمین‌های فتح شده با صلح، از سرزمین‌هایی که با جنگ فتح شده (مفتوح العنوة) تفکیک شود و طبق مبانی مذاهب مختلف فقهی، احکام هر یک مشخص گردد.^(۱۳) در طول تاریخ اسلام نیز بعضی از فقها از این تفکیک در حکم فقهی استفاده نموده‌اند؛ به عنوان مثال، هنگامی که عبدالله طاهر به تصور مفتوح العنوة بودن نیشابور قصد تعیین خراج برای آن شهر داشت، یکی از بزرگان نیشابور به نام احمد بن حاج بکر با استدلال، ثابت نمود که نیشابور با صلح گشوده شده‌است و عبدالله را به مصالحه بر مقدار معین و نه وضع خراج، مجبور نمود.^(۱۴)

۹. از بررسی اسناد کامل صلح‌نامه‌ها در می‌یابیم که این اسناد غالباً به صورت یک طرفه، از جانب فرمانده مسلمانان تنظیم شده و به صورت نامه برای فرمانده سپاه مقابل، ارسال شده‌است، نه این که طرفین با هم آن سند را تنظیم نمایند. به همین جهت گواهان این اسناد همگی از طرف مسلمانان می‌باشند.

۱۰. به دست آوردن سال و احیاناً ماه و روز فتح و انعقاد صلح، یکی دیگر از

مواردی است که می‌توان از بعضی اسناد به دست آورد.

۱۱. بر فرض صحت اسناد و اطمینان به نقل الفاظ آن، می‌توان از این اسناد برای

تحقیق در ادبیات دوره مورد نظر نیز استفاده نمود.

۱۲. موارد دارای اهمیت برای طرفین و به ویژه برای مسلمانان، از دیگر مطالبی

است که می‌توان از این اسناد به دست آورد؛ به عنوان مثال در بسیاری از اسناد، از

پذیرایی مردم نقاط فتح شده از لشکریان مسلمان و دیگر مسلمانان به مدت یک شبانه

روز و نشان دادن راه به آن‌ها سخن به میان آمده است.

نکته جالب توجه آن‌که در این موارد مسلمانان نخواستند همانند دیگر

قدرتمندان پیروز عمل نموده و بازور همه اموال نقاط تسلیم شده را تصاحب نمایند،

بلکه سعی کرده‌اند از چارچوب قرارداد فراتر نرفته و خواسته مورد نظر را به طور

کامل در متن قرار داد بگنجانند.

۱۳. از برخی اسناد، احترام گذاشتن به آیین و مراسم دینی مردم نقاط فتح شده نیز

استفاده می‌شود و مثلاً مسلمانان متعهد می‌شوند که آتشکده‌های مردم را ویران

نمایند.^(۱۵) یا از امنیت دادن به مردم، حتی بر حفظ ملل و شرایع آن‌ها سخن به میان

می‌آید.^(۱۶) در برخی از اسناد هم از آزادی مردم در مراسم معمولی خود، همچون

رقص و پایکوبی در اعیاد، صحبت شده است.^(۱۷)

دقت در این‌گونه موارد می‌تواند حساسیت‌های مردم نقاط فتح شده را نسبت به

رعایت آیین‌های مذهبی و عادی خود، روشن سازد.

۱۴. در میان تمامی اسناد تنها در یک سند، تاریخ دقیق صلح‌نامه، حتی روز آن از

هفته و نقش مهر فرمانده سپاه مسلمانان بیان شده است.^(۱۸)

این مطلب این احتمال را تأیید می‌کند که در بسیاری از موارد، مورخین و حتی

اساتید روایی آن‌ها خود متن سند را ندیده‌اند و تنها به ذکر محتوای آن پرداخته و در

واقع نقل به معنا کرده‌اند.

۳ منابع تحقیق

به طور کلی منابع تحقیق را می‌توان در سه دسته از قرار زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. کتب تاریخ عمومی؛

۲. کتب فتوح؛

۳. کتب تاریخ محلی.

در میان کتاب‌های تاریخ عمومی، می‌توان مسائل کلی صلح‌نامه‌ها همانند حوادث منجر به صلح‌نامه و مقدار مال المصالحة را در کتب مقدم بر طبری (متوفای ۳۱۰ق) همچون تاریخ خلیفه بن خیاط (متوفای ۲۴۰ق) و تاریخ یعقوبی (متوفای ۲۸۴ق) به دست آورد. اما در این میان، کتاب طبری از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است که در این تحقیق کارآیی بسیار دارد.

اولین ویژگی آن است که طبری سلسله اسناد روایات تاریخی خود را ذکر می‌نماید، و این امکان را برای ناقد فراهم می‌آورد که با بحث و بررسی سند، قرآینی را برای صحت یا سقم محتوای آن فراهم نماید. در این ویژگی تاریخ خلیفه بن خیاط از میان کتب تاریخ عمومی با طبری مشارکت دارد.

دومین ویژگی آن است که طبری در مواردی که به روایات مختلف دسترسی داشته همه را آورده است که این ویژگی را با این گستردگی در کمتر کتاب تاریخی می‌توان یافت و از آن جا که در موارد فراوانی این روایات با هم اختلاف دارند، این مجموعه روایات به محقق این امکان را می‌دهد که با توجه به قراین مختلف خارجی و داخلی، روایت صحیح‌تر را انتخاب نماید.

البته اختلاف روایات در محل بحث ما، بیشتر مربوط به حوادث منجر به تنظیم صلح‌نامه، سال تنظیم و فرمانده سپاه مسلمانان می‌باشد و در مورد مواد صلح‌نامه یا مقدار مال المصالحة اختلاف کمتری به چشم می‌خورد.*

* گرچه ممکن است بعضی این ویژگی را نقیصه‌ای در یک کتاب تاریخ عمومی به حساب آورند، اما در موضوع بحث ما می‌توان از آن به عنوان امتیازی بهره‌برداری کرد.

بالاخره سؤمین و مهم‌ترین ویژگی کتاب طبری آن است که چنانچه از طریق سلسله اسناد خود به متن صلح‌نامه دسترسی پیدا کرده، آن را به طور کامل (از «بسم‌الله» تا ذکر شاهدان) نقل می‌کند.*

البته چنان که اشاره شد، نمی‌توان با این متون همانند اسناد مکتوب برخورد نمود اما با کمک قراین فراوان می‌توان صحت آن‌ها را تأیید کرد.

همین ویژگی‌ها نگارنده را وادار کرد تا در اصل تحقیق و نیز ترتیب بندی آن، کتاب طبری را مبنای خود قرار دهد و صلح‌نامه‌ها را بر اساس تاریخی که طبری آورده است ذکر نماید.

در بخش دوم یعنی کتب فتوح، دو کتاب فتوح البلدان نوشته احمد بن یحیی بلاذری (متوفای ۲۷۹ق) و الفتوح نوشته ابومحمد احمد بن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ق) تنها کتب فتوحی است که می‌توان در بخش ایران از آن‌ها به عنوان منابع دست اول استفاده نمود. از میان این دو کتاب، فتوح البلدان از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا اولاً، به طور قطع قبل از تاریخ طبری نوشته شده است و ثانیاً، روایات تاریخی خود را با ذکر سلسله سند می‌آورد. این دو ویژگی به محقق این امکان را می‌دهد که در نقد و بررسی روایات طبری از این کتاب به خصوص در بررسی صحت و سقم روایات طبری از سیف بن عمر، بهره‌فراوان گیرد. اما ابن اعثم گرچه در آغاز، روایان روایات خود را افرادی همانند مدائینی، واقدی، زهری، ابومنخف و ابن کلبی می‌داند، هنگام ذکر روایات تاریخی، هیچ اشاره‌ای به سلسله سند نمی‌نماید که همین مطلب باعث کاسته شدن از ارزش کتاب می‌گردد.

برخی معتقدند کتاب الفتوح بیشتر به روایات شیعی متکی است و همین مطلب را

* نگارنده با تتبع ناقص خود این ویژگی را در هیچ کتاب تاریخی دیگر اعم از عمومی، محلی و فتوح به جز غزوات ابن حُبیب نیافت و به احتمال فراوان اگر در کتابی چنین ویژگی یافت شود، مستند به طبری خواهد بود، چنان‌که در کتاب غزوات ابن حُبیب چنین است. در جلد دوم این کتاب، فتوحات مسلمانان در ایران ذکر شده است، و مؤلف در بسیاری از سلسله اسناد یا به نام طبری تصریح می‌نماید و یا عین روایت او را ذکر می‌کند.

باعث تضعیف او از سوی اهل سنت می‌دانند^(۱۹) که در صورت صحّت چنین سخنی، می‌توان از دیدگاه دیگری به مقایسه روایات آن با روایات کتاب تاریخ طبری پرداخت.

متأسفانه نقیصه‌ای که در این دو کتاب فتوح وجود دارد آن است که برخلاف تاریخ طبری، در هیچ موردی متن کامل صلح‌نامه آورده نشده‌است.

در این میان، کتاب دیگری با عنوان غزوات ابن حُبَیث نوشته عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن یوسف بن حبیب (۵۰۴-۵۸۴ق) وجود دارد که موضوع آن فتوحات زمان خلفای سه‌گانه می‌باشد و بخش عظیمی از آن اختصاص به ایران دارد. این کتاب در موارد فراوان به ذکر سلسله اسناد پرداخته و متون صلح‌نامه را نیز می‌آورد، اما با مقایسه روایات آن در بخش ایران با روایات طبری در می‌یابیم که در کمتر موردی از روایات طبری فراتر رفته‌است؛ گرچه به نظر محقق کتاب، روایات آن در بخش شام گسترده‌تر از روایات طبری است.^(۲۰)

بنابراین در این بخش نمی‌توان به این کتاب به عنوان منبع دست اول نگریست. در بخش سوم یعنی کتب تاریخ محلی این نکته را متذکر می‌شویم که در بخش ایران، به هیچ کتاب تاریخی محلی که قبل از کتاب‌های بلاذری و ابن عثم و طبری نگاشته شده و در دسترس باشد، برخورد نمی‌کنیم. بنابراین، این احتمال به یقین نزدیک می‌شود که منابع اصلی کتب تاریخ محلی موجود، همین کتاب و به‌ویژه کتاب تاریخ طبری بوده‌است. این مطلب را می‌توان علاوه بر تصریح نویسندگان این کتب در موارد فراوان، با مقایسه محتوای صلح‌نامه‌ها نیز اثبات نمود. به این بیان که کتبی همچون تاریخ بیهق^(۲۱)، تاریخ نیشابور^(۲۲)، فارسنامه ابن بلخی^(۲۳)، ذکر اخبار اصفهان^(۲۴)، تاریخ بخارا^(۲۵)، فضائل بلخ^(۲۶)، تاریخ جرجان^(۲۷)، تاریخ طبرستان^(۲۸) و ... معمولاً محتوای همین سه کتاب را در خود جای داده‌اند، به جز کتاب تاریخ سیستان^(۲۹) که محتوای صلح‌نامه را چیزی غیر از کتب سه‌گانه ذکر نموده‌است.

۴) محتوا و متون صلح‌نامه‌ها

به طور اجمالی خط سیر فتوحات مسلمانان در ایران براساس صلح‌نامه‌ها چنین است که آغاز آن پس از طی منطقه دست‌نشانده حیره و توابع آن، از کور عراق در مناطقی همچون مدائن، انبار و بهر سیر شروع شده و سپس وارد بخش اهواز از ناحیه فارس می‌شود و پس از طی مناطقی همچون اهواز، ایذه، شوش و جندی شاپور وارد کور جبل شده و مناطقی همچون همدان، دستی، ماهین (ماه کوفه و بصره)، اصفهان، ری، دماوند و قومس را در برمی‌گیرد و سپس به سمت جرجان و طبرستان پیش می‌رود و به صورت ناقص در این مناطق ادامه می‌یابد.

پس از آن وارد آذربایجان از همین ناحیه می‌گردد و از آن جا راهی شمال غرب شده و در مناطقی هم‌چون ارمنستان و تفلیس به پیش می‌رود و سپس تغییر مسیر داده و در جنوب شرقی ایران و در منطقه سیستان ادامه می‌یابد و پس از آن به سمت شمال شرقی رفته و در کور خراسان و در مناطقی همچون نیشابور، نسا، طوس، سرخس، مرو، مروالرو و بلخ به پیش می‌رود.^(۳۰)

از این رو، مباحث مقاله را در چهار قسمت به ترتیب زیر پی می‌گیریم:

- کور عراق

- کور فارس و اهواز

- کور جبل

- کور خراسان

قسمت اول: کور عراق

۱) با نقیبا^(۳۱) و باروسما^(۳۲)

طبری اولین برخورد مسلمانان در عراق را در سال دوازده قمری بین سپاه خالد بن ولید و بین ابن صلوبا (رئیس روستاهایی از سواد به نام‌های بانقیبا، باروسما و ائیس^(۳۳)) می‌داند و صلح‌نامه‌ای را که بین آن دو منعقد شده، چنین می‌آورد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من خالد بن الولید لابن صلویبا^(۳۴) السوادى و منزله بشاطئ الفرات؛ انك آمن
بامان الله اذحقن دمه [دمك] باعطاء الجزیه و قد اعطيت عن نفسك و عن اهل
خرجك و جزیرتك و من كان فی قریتك بانقیبا و باروسا الف درهم فقبلتها منك و
رضی من معی من المسلمین بها منك و لك ذمة الله و ذمة محمد ﷺ و ذمة المسلمین
علی ذلك و شهد هشام بن الولید؛^(۳۵)

به نام خداوند بخشنده مهریان

از خالد بن ولید به ابن صلویبای سوادى که در ساحل فرات ساکن است؛ تو در امان خدا هستی
زیرا خون خود را با پرداخت جزیه حفظ نمودی و از طرف خود و خاندان و اهل جزیره ات و نیز
ساکنان دو روستایت بانقیبا و باروسا هزار درهم پرداختی و من آن را از تو قبول نمودم و
مسلمانانی که با من هستند نیز بر آن رضایت دادند و به همین جهت حمایت خدا، محمد ﷺ و
مسلمانان از آن توست. هشام بن ولید بر این نوشته گواه است.

اما بلاذری بین اَلیس و بانقیبا تفاوت می گذارد و درباره اَلیس می گوید:

خالد با اهل الیس بر این تعهد صلح منعقد کرد که آنها جاسوس مسلمانان علیه ایرانیان باشند
و راهنمایی و یاری مسلمانان را بر عهد گیرند.^(۳۶)

و در باره بانقیبا می گوید:

خالد، جریر بن عبد الله بجلی را به سوی مردم بانقیبا فرستاد، و بصهری بن صلویبا نزد آمد و از
جنگ عذرخواهی کرد، و خواستار صلح شد و با جریر بر هزار درهم و یک طیلسان صلح نمود و نیز
گفته شده است که ابن صلویبا با شخص خالد این صلح نامه را منعقد کرد.^(۳۷)

آن گاه چنین نقل می کند که خالد هزار درهم و طیلسان را همراه با مال حیره به نزد
ابوبکر فرستاد و ابوبکر طیلسان را به حسین بن علی رضی الله عنه بخشید.^(۳۸) بلاذری سال این
واقعه را ذکر نمی کند اما آن را در زمان ابوبکر می داند که به احتمال زیاد همان سال
دوازدهم قمری است.

هم چنین بلاذری این واقعه را بعد از صلح حیره ذکر می کند که با روایت دیگر

طبری موافق است.^(۳۹)

ابن اعثم، صلح بانقیاء را بین جریر بن عبدالله و دادویه بن فرخان دانسته است و مقدار مال المصالحة را صد هزار درهم ذکر می‌کند.^(۴۰) طبری در جای دیگر، متن عهدنامه را به گونه دیگری ذکر می‌کند و طرف قرارداد خالد را صلوبابن نسطونا می‌داند. متن آن عهدنامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من خالد بن الوليد لصلوبابن نسطونا وقومه اني عاهدتكم على الجزية والمنعة على كل ذي يد بانقيا و بسما^(۴۱) جميعاً على عشرة آلاف دينار سوى الخرزة القوي على قدر قوته والمقل على قدر اقلاله في كل سنة و انك قد نقبت على قومك و ان قومك قد رضوا بك و قد قبلت و من معي من المسلمين و رضيت و رضى قومك فلك الذمة و المنعة فان منعناكم فلنا الجزية و إلا فلا. شهد هشام بن الوليد و القعقاع بن عمرو و جرير بن عبدالله الحميري و حنظلة بن الربيع و كتب سنة اثنتي عشرة في صفر؛^(۴۲)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این معاهده ای است بین خالد بن ولید و صلوبابن نسطونا و قومش. من (خالد) با شما بر پرداخت جزیه (از طرف شما) و حمایت (از طرف ما) قرار داد می‌بندم که هر کس در بانقیاء و بسما [یار و سما] زندگی می‌کند، باید جزیه بپردازد، و مجموع آن به جز جواهرات کسری، چهار هزار دینار می‌باشد که ثروتمند و کم ثروت هر کدام به اندازه توانایی خود باید در هر سال بپردازند. و تو (صلوبابن) رئیس قوم خود هستی و قوم تو از ریاست تو خوشنودند. این معاهده را من و مسلمانان همراهم پذیرفته‌اند و تو و قومت نیز آن را قبول کردید. پس تو در امانی و ما از تو حمایت می‌کنیم و اگر دشمنان را از شما دفع کردیم، جزیه بر شما واجب است و إلا نه. بر این معاهده هشام بن ولید، قعقاع بن عمرو، جریر بن عبدالله حمیری و حنظله بن ربیع گواه می‌باشند و این معاهده در صفر سال دوازدهم نوشته شد.

در باره این عهده نامه تذکر چند نکته ضروری است:

۱. طبری در آغاز این روایت، جریان این صلح‌نامه را بعد از صلح حیره ذکر می‌نماید، در حالی که تاریخ این صلح‌نامه صفر سال دوازدهم قمری است و تاریخ صلح حیره را خود، ربیع‌الاول این سال می‌داند.^(۴۳)

۲. بعضی از محققان معاصر معتقدند قعقاع بن عمرو که در بسیاری از روایات فتوح ایران که از قول سیف نقل شده حضور دارد و امضای او در زیر بسیاری از صلح‌نامه‌ها مشاهده می‌شود، شخصیتی ساختگی از سوی سیف است و وجود واقعی ندارد.^(۴۴)

۲) حیره^(۴۵)

حیره در زمان رویارویی با سپاه مسلمانان، تحت فرمان قبیصة بن ایاس بن حیه الطایبی بود که حکومت او بر حیره بعد از نعمان بن منذر از سوی پادشاه ایران تأیید شده بود.

بنابه نوشته طبری، خالد هنگام روبه‌رو شدن با قبیصة او را بین سه امر پذیرش اسلام، پرداخت جزیه و جنگ منخیر کرد که قبیصة در جواب گفت: «ما نیازی به جنگ با تو نداریم بلکه دین خود را حفظ نموده و به تو جزیه پرداخت می‌نماییم.» و خالد با آن‌ها بر پرداخت نود هزار درهم، مصالحه کرد.^(۴۶)

طبری در روایت دیگر، مقدار مال المصالحه را ۱۹۰۰۰۰ درهم می‌داند.^(۴۷) اما بلاذری در روایتی، طرف‌های خالد را علاوه بر ایاس یا فروه فرزند او، افراد دیگری همچون عبدالمسیح بن عمر و هانی بن قبیصة ذکر می‌نماید و درباره محتوای صلح‌نام چنین می‌نگارد.

فصالحوه علی مائة ألف درهم و یقال علی ثمانین ألف درهم فی کل عام و علی ان

یکونوا عیناً للمسلمین علی أهل فارس و ان لایهدم لهم بیعة و لا قصرأ؛^(۴۸)

با خالد بر صد هزار درهم و یا هشتاد هزار درهم در هر سال مصالحه کردند و نیز متعهد شدند که

جاسوس مسلمانان علیه ایرانیان باشند و مسلمانان نیز متعهد شدند که هیچ کلیسا و قصری را از آنان

ویران نکنند.

بلاذری در روایت دیگر، مال المصالحه را صد هزار درهم در هر سال دانسته و شروط دیگر همانند تعهد عدم توطئه علیه مسلمانان و جاسوسی کردن به نفع مسلمانان را نیز اضافه می‌کند و تاریخ آن را سال دوازدهم قمری می‌داند.^(۴۹)

از ظاهر عبارات ابن اعثم چنین بر می‌آید که صلح حیره را عبدالمسیح با خالد منعقد کرده و مقدار مال المصالحه صد هزار درهم و طیلسان شیرویه پسر کسری بود، که سی هزار درهم قیمت داشت.^(۵۰)

اما طبری در جای دیگر خبر از صلح خالد با عده‌ای از بزرگان اهل حیره می‌دهد و متن آن را چنین ذکر می‌کند:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما عاهد عليه خالد بن الوليد عدياً و عمراً ابني عدی و عمرو بن عبدالمسيح و اياس بن قبيصة و حيرى بن اكال - وقال عبيدالله جيري - و هم نقباء اهل الحيرة و رضی بذلك اهل الحيرة و امر و هم به عاهد هم على تسعين و مائة ألف درهم تقبل في كل سنة جزاءً عن ايديهم في الدنيا رهبانهم و قسيسهم إلا من كان منهم على غير ذي يد حيبساً عن الدنيا تاركاً لها و سائحاً تاركاً للدنيا و على المنعة فان لم يمنعهم فلا شيء عليهم حتى يمنعهم و ان غدروا بفعل او بقول فالذمة منهم بريئة و كتب في شهر ربيع الأول من سنة اثنتي عشرة؛^(۵۱)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این عهد نامه ای است بین خالد بن ولید عدی و عمرو دو پسر عدی و عمرو بن عبدالمسیح و اباس بن قبیصة و حیری بن اکال - عبيدالله نام او را جیری دانسته است - که همگی از بزرگان اهل حیره هستند و اهل حیره نیز از این معاهده خوشنودند و خود این نقباء را مأمور بستن این معاهده نموده‌اند. طبق این معاهده مردم حیره و حتی راهبان و کشیشان آنها متعهد می‌شوند که هر سال ۱۹۰۰۰ درهم در مقابل کسب و تلاش خود بپردازند، و راهبان و کشیشانی که کسب ندارند و دنیا را رها کرده‌اند، از این پرداخت مستثنای می‌باشند. در مقابل، مسلمانان متعهد به حمایت از اهل حیره می‌باشند و اگر از آنها حمایت نکنند، نمی‌توانند چیزی از آنها بگیرند و اگر اهل حیره با کردار یا

گفتار خود علیه مسلمانان توطئه نمودند، دیگر در امان نمی‌باشند. این عهدنامه در ماه ربیع‌الاول

سال دوازدهم نوشته شد.

در صورت صحت متن فوق می‌توان مطالبی از قرار زیر استنباط نمود:

۱. حیره در آن زمان به صورت شورایی اداره می‌شده است و یا لاقلاً در تصمیمات مهم، نظر یک نفر ملاک نبوده است.
۲. جزیه به عنوان نوعی مالیات کسب گرفته می‌شده است که می‌توان از عبارت «جزاء عن ایدیهم» چنین مطلبی را استنباط کرد، و افراد بدون کار، مانند راهبان، موظف به پرداخت جزیه نبوده‌اند.
۳. مسلمانان در مقابل گرفتن جزیه متعهد بوده‌اند از جزیه دهندگان حمایت نظامی کنند.
۴. در آن زمان در حیره مسیحیان فراوانی وجود داشته‌اند، به گونه‌ای که در عهدنامه، حکم راهبان و کشیشان آن‌ها ذکر می‌گردد.

طبری در ادامه چنین می‌آورد که بعد از درگذشت ابوبکر حیریان به این معاهده پایبند نمانده و آن را نقض کردند و مثنی بن حارثه پس از غلبه بر آن‌ها شرط دیگری علیه آن‌ها وضع کرد. بار دیگر شورش کردند و پس از چندی سعد بن ابی وقاص بر آن‌ها غلبه کرد و از آن‌ها خواست تا به عهدنامه خالد و یا مثنی عمل نمایند اما آن‌ها قبول نکردند و سعد پس از تحقیق دریافت که آن‌ها می‌توانند تا چهار صد هزار درهم به جز اموال برگزیده (یا جواهرات پادشاهی)^(۵۲) بپردازند و همین را بر آن‌ها قرار داد.^(۵۳)

۳) بعقباد اسفل و اوسط^(۵۴)

در سال دوازدهم قمری دهقانان بین‌النهرین منتظر نتیجهٔ برخورد بین خالد و حیریان بودند. وقتی دیدند سرانجام کار آن‌ها به صلح انجامید نزد خالد آمده و با او بر سر محدودهٔ بین فلوجهٔ علیا و سفلی^(۵۵) تا هرمزگرد^(۵۶) به مصالحه نشستند و قرار دادی از قرار زیر تنظیم شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من خالد بن الوليد زاذبن بهيش و صلوبا بن نستونا ان لكم الذمة و عليكم الجزية و انتم ضامنون لمن نقبتم عليه من اهل الهقباذ الاسفل و الاوسط (و قال عبيدالله و انتم ضامنون حرب من نقبتم عليه) على النى الف تقبل في كل سنة ثم كل ذى يد سوى ما على بانقيا و بسما [باروسما] و انكم قد ارضيتموني و المسلمين و انا قد ارضيناكم و اهل الهقباذ الاسفل و من دخل معكم من اهل الهقباذ الاوسط على اموالكم ليس فيها ما كان لال كسرى و من مال ميلهم. شهد هشام بن الوليد و القعقاع بن عمرو و جرير بن عبدالله الحميرى و بشير بن عبدالله الخصاصية و حنظلة بن الربيع و كتب سنة اثنتى عشرة فى صفر؛ (٥٧)

این معاهده ای است بین خالد بن ولید، زاذبن بهیش و صلوبا بن نستونا؛ شما باید جزیه پرداخت نمایید و در مقابل، ما از شما حمایت می‌کنیم. شما از طرف رعیت خود از اهل بهقباد اسفل و اوسط ضمانت پرداخت دو میلیون درهم را به صورت سالانه تعهد می‌نمایید. (عبيدالله می‌گوید: شما در مقابل پرداخته شدن جنگ از رعیت خود) پرداخته دو میلیون درهم را تعهد می‌نمایید.

این مقدار را باید از هرکسی که کار می‌کند، جمع‌آوری نماید و این مقدار غیر از آن چیزی است که بر بانقیا و بسما [باروسما] قرار داده شد.

شما مرا و مسلمانان همراهم را خشنود ساختید و ما نیز شما و اهل بهقباد اسفل و اوسط را بر حمایت از اموال شما خشنود می‌سازیم. در این حمایت اموال خاندان کسری و کسانی که با آنها همراه‌اند، داخل نیست. هشام بن ولید، قعقاع بن عمرو، جریر بن عبدالله حمیری، بشیر بن عبدالله خصاصیه و حنظله بن ربیع بر این عهدنامه شاهدند. این معاهده در صفر سال دوازدهم نگاشته شد.

در باره این معاهده، تذکرات زیر ضروری است:

۱. در صورت صحّت این متن، این معاهده، گواه بر وسعت منطقه مصالحه شده می‌باشد، زیرا با حیره که در آن زمان شهر بزرگی بود، حداکثر بر ۱۹۰۰۰۰ و در مرتبه بعد بر چهارصد هزار درهم قرارداد بسته شد، در حالی که بر این محدوده بر دو

میلیون درهم صلح نامه منعقد می شود. البته اگر ثابت شود این منطقه وسعت چندانی نداشته است از همین راه می توان در صحت این عهد نامه تشکیک کرد.

۲. صلویا بن نسطونا یکی از بزرگان سواد در آن زمان بوده است، چون در این عهد نامه و عهد نامه بانقیما حضور داشته است.

۳. از این صلح نامه سخنی در کتاب بلاذری و ابن اعثم کوفی مشاهده نمی شود.

۴) انبار (۵۸)

طبری تاریخ صلح نامه انبار را سال دوازدهم قمری یعنی در زمان حکومت ابوبکر می داند (۵۹) و جنگی را که منجر به عقد قرار داد شده، جنگ ذات العیون* ذکر می کند. این صلح نامه بین شیرزاد رئیس ساباط و خالد منعقد شد که متن آن به نقل طبری چنین است:

و راسل شیرزاد خالداً فی الصلح علی ما اراد فقبل منه علی ان یخلیه و یلحقه بمأمنه فی جریده خیل لیس معهم من المتاع و الاموال شیء (۶۰)؛

شیرزاد فرستاده ای نزد خالد گسیل داشت و پذیرفت که طبق شرایط خالد صلح نماید و خالد در قرار داد صلح چنین آورده که راه سپاه شیرزاد را باز می گذارد تا آنها به پناهگاه خود بروند، اما باید با اسبان برهنه و بدون همراه بردن کالا و مال این کار را انجام دهند.

طبری در جای دیگر به این قرار داد چنین اشاره می کند:

خالد به انبار آمد و با آنها بر ترک شهر از سوی انباریان، قرار داد بست، اما انباریان چیزی به

خالد دادند که او را راضی ساخت و اجازه داد که در شهر بمانند. (۶۱)

بلاذری در یکی از روایات خود درباره صلح انبار چنین می گوید:

وقتی اهل انبار دیدند چیزی را که بر آنها پیش آمده است، با خالد بر چیزی مصالحه کردند که

او را راضی ساخت و اجازه داد در شهر بمانند. (۶۲)

این روایت در بخشی با روایت طبری هماهنگ است؛ به ویژه آن که فرمانده

* چون در این جنگ، مسلمانان هزار چشم از انباریان را هدف تیرهای خود قرار دادند، به ذات العیون شهرت یافت.

مسلمانان را خالد دانسته است که بر وقوع صلح در زمان ابوبکر دلالت دارد، اما در روایت دیگری چنین می‌آورد:

و حدثني مشايخ من اهل الانبار انهم صالحوا في خلافة عمر رحمه الله على طسوجهم على اربعمائة ألف درهم و الف عباءة قطوانية في كل سنة و تولى الصلح جرير بن عبدالله البجلي و يقال صالحهم على ثمانين ألفا و الله أعلم؛^(۶۳)

بزرگانی از اهل انبار به من گفتند که اهل انبار در زمان خلافت عمر با جریر بن عبدالله بجلي قرارداد صلح منعقد کردند و متعهد شدند که در مقابل نواحی مختلف انبار، چهارصد هزار درهم و هزار عبای قطوانی در هر سال بپردازند. گفته شده است جریر با آنها بر پرداخت هشتاد هزار درهم مصالحه کرد و خدا داناتر است.

بهترین راه برای جمع بین این دو دسته روایات آن است که این صلح را بعد از نافرمانی اهل انبار بدانیم، زیرا طبری خود بعد از بیان صلح اول می‌گوید: اهل انبار و اطراف آن، قرارداد خود با مسلمانان را نقض کردند.^(۶۴)

(۵) ساباط^(۶۵)

طبری در ذیل حوادث سال پانزدهم قمری چنین آورده است که سعد بن ابی وقاحه، زهره بن حویه را به سمت بهر سیر فرستاد. در ساباط با شیرزاد ملاقاتی انجام گرفت و صلحی مبنی بر پرداخت جزیه بین آنها منعقد شد که بعداً مورد امضای سعد قرار گرفت.^(۶۶)

(۶) اطراف بَهر سیر^(۶۷)

طبری در ذیل حوادث سال شانزدهم قمری، فتح بهر سیر را از طریق جنگ می‌داند و می‌گوید:

سعد پس از فتح بهر سیر نبره‌های خود را به روستاها و تیزارهای میان دجله و فرات فرستاد و آنها صد هزار کشاورز را جمع آوری کردند و سعد طی نامه‌ای حکم آنها را از عمر خواست که عمر در جواب او چنین نگاشت: «کشاورزانی که نزد شما می‌آیند، اگر در محل سکونت خود مقیم بوده و علیه شما اقدام جنگی انجام ندهند باشند، در امانند، اما آنها که (در جنگ) فرار کرده و با

تعقیب شما دستگیر شده‌اند خود بهتر می‌دانید که با آن‌ها چگونه رفتار کنید.

هنگامی که این نامه به سعد رسید، کشاورزان را به حال خود رها کرد، و پس از آن بود که دهقانان روستاهای اطراف به مذاکره نشستند و سعد از آن‌ها خواست یا اسلام را پذیرفته و به محل سکونت خود برگردند و یا آن‌که به پرداخت جزیه تن دهند تا در مقابل، در امان مسلمانان باشند و مسلمانان از آن‌ها حمایت نمایند که آن‌ها دومی را پذیرفتند.

البته طبری خود متذکر می‌شود که اموال آل کسری در این منطقه، در این قرارداد نیامده است.

آن‌گاه می‌گوید: پس از این قرارداد، از غرب دجله تا سرزمین عربستان (ارض العرب) همه سوادی‌ها در پناه اسلام قرار گرفته و خراج را پذیرفتند.^(۶۸)

۷ رومیه^(۶۹)

در مورد صلح‌نامه این شهر، بلاذری چنین آورده است:

آن‌گاه سعد به رومیه آمد و با اهل آن شهر قرار داد صلح منعقد کرد، بدین ترتیب که هر کس از اهل شهر می‌خواهد آن را ترک کند و کسانی که می‌مانند، باید اطاعت از مسلمانان و خیرخواهی برای آنان و پرداخت خراج و راهنمایی مسلمانان را بپذیرند و هیچ‌گاه با آن‌ها از در مکر و فریب در نیایند.^(۷۰)

۸ مهرود

بنابه نوشته یاقوت، مهرود یکی از نواحی سواد بغداد است که در سمت شرقی استان شادقباد واقع شده است.^(۷۱) سعد بن ابن وقاص پس از فتح مدائن، برادرزاده خود هاشم بن عتیه را به سمت جلولاء فرستاد و هنگامی که هاشم به مهرود در سمت شرقی دجله رسید، دهقانان مهرود به نزد او آمدند و با او بر پرداخت مقداری درهم در مقابل هر جریب و نکشتن اهالی مهرود، مصالحه نمودند.^(۷۲)

قسمت دوم: کور فارس و اهواز

یعقوبی دو ناحیه بزرگ فارس و اهواز را در زمان ساسانیان تحت اداره یک اصبهذ (سپهسالار) که عنوان اصبهذ فارس داشت،^(۷۳) می‌داند. از این رو ما نیز در این جا کور فارس را در دو بخش کور اهواز و کور فارس بحث می‌کنیم.

۱- کور اهواز

الف - اهواز

اولین قرار داد مسلمانان با ایرانیان، در ناحیه خوزستان، اهواز بود که در آن زمان «سوق الاهواز» نامیده می‌شد. بنابه نوشته طبری این قرارداد در سال هفده قمری و میان حرقوص بن زهیر و جزء بن معاویه از طرف مسلمانان و هرمزان از جانب ایرانیان منعقد شد و ایرانیان متعهد پرداخت خراج شده و در مقابل مسلمانان به آن‌ها امان داده و حمایت از آن‌ها را تعهد نمودند.^(۷۴)

البته در عبارات ابن اعثم چنین آمده است که ابوموسی اشعری تمام منطقه اهواز را با جنگ گشود و^(۷۵) بلاذری نیز در روایتی شبیه چنین گزارشی را ارائه داده^(۷۶)، اما در روایت دیگری می‌گوید:

اهواز در اواخر سال پانزدهم و اوایل سال شانزده قمری با صلحی که میان عتبه بن غزوآن و «ببرواز»، دهقان اهواز منعقد شده بود، تسلیم گشت. اما بعد اهوازیان نقض عهد نموده و ابوموسی آن را با جنگ گشود.^(۷۷)

ب - ایذه (ایذج)^(۷۸)

طبری صلح نامه ایذه را در سال هفده قمری می‌داند و می‌گوید:

نعمان بن مقرن هنگامی که در تعقیب هرمزان بود، به ایذه رسید، در آن جا «تیر و به» نزد او آمد و با او قرار داد صلح منعقد کرد.^(۷۹)

اما بلاذری می‌گوید ایذه بعد از جنگ شدیدی گشوده شد.^(۸۰)

ج - شوش

در باره قرار داد شوش طبری چنین می‌گوید:

شیرویه با ده تن از فرماندهان لشکر نزد ابوموسی اشعری آمد و به او گفت: ما به دین شما علاقه مند شده ایم و اسلام می آوریم با این شرط که در کنار شما تنها با عجم‌ها بجنگیم، نه با عرب‌ها و اگر شخصی از عرب با ما جنگید، شما از ما حمایت نمایید. ما هر کجا خواستیم سکونت گزینیم، با هر قبیله‌ای که خواستیم، پیمان ببندیم، شما به ما بالاترین مقدار عطا را بپردازید و این قرارداد را فرماندهی که به تو فرمان می‌راند (یعنی عمر) امضا نماید.

ابوموسی در آغاز، قسمت اخیر این سخنان را نپذیرفت و گفت: هر چه به سود ماست، به سود شما و هر چه به ضرر ماست، به ضرر شما نیز باشد. ولی آن‌ها راضی نشدند و ابوموسی ناچار شد نامه‌ای به عمر بنویسد عمر در جواب آن نوشت: آن‌چه را خواسته‌اند، به آن‌ها عطا کن.

ابو موسی قرارداد آن‌ها را نوشت، آن‌ها اسلام آوردند و در محاصره شوشتر شرکت کردند.^(۸۱)

اما در فتوح البلدان چنین آمده است که ابوموسی اشعری شوش را محاصره کرد و هنگامی که آذوقه آن‌ها به پایان رسید، درخواست صلح کردند، مرزبان شوش نزد ابوموسی آمد و برای هشتاد تن از اهل شوش امان طلبید و نام خود را ذکر نکرد. هنگامی که شهر گشوده شد، ابوموسی آن هشتاد تن را امان داد و بقیه مردان و مرزبان را به قتل رسانید، کودکان و زنان را اسیر کرد و اموال مردم را تصاحب نمود.^(۸۲)

ابن اعثم نیز شبیه چنین روایتی را می‌آورد با این تفاوت که نام فرمانده شوش را «سابور بن آذرماهان» دانسته و افراد امان داده شده را ده نفر ذکر می‌کند.^(۸۳)

د - جندی شاپور^(۸۴)

طبری درباره صلح جندی شاپور در ذیل حوادث سال هفدهم قمری خبر جالبی از قرار زیر نقل می‌کند: این شهر برای مدتی تحت محاصره نیروهای زرین عبدالله بن کلیب بود تا آن‌که ناگاه امان نامه‌ای از سوی یکی از مسلمانان به سوی مردم شهر پرتاب شد. در این هنگام مسلمانان مشاهده کردند که درهای شهر گشوده، بازارها باز

شد و مردم به کارهای عادی خود مشغول شدند. مسلمانان با تعجب از مردم شهر پرسیدند، چه خبر شده؟!

آن‌ها پاسخ دادند: امان نامه‌ای به سوی ما پرتاب شد، ما آن را پذیرفتیم و متعهد شدیم که به شما جزیه پرداخت کنیم و شما از ما حمایت نمایید. مسلمانان گفتند: ما چنین امان نامه‌ای نفرستاده‌ایم. اهل شهر جواب دادند: ما نیز دروغ نمی‌گوییم. سرانجام مسلمانان پس از تحقیق دریافتند که پرتاب امان نامه کار غلامی به نام مکنف از مسلمانان بوده است که اصل او از آن شهر می‌باشد. خواستند امان نامه را نقض نمایند که اهل شهر گفتند: ما غلامان شما را از افراد آزاد باز نمی‌شناسیم و به هر حال امان نامه‌ای آمد و ما پذیرفتیم. اگر شما می‌خواهید، می‌توانید با غدر و نیرنگ با ما برخورد کنید.

مسلمانان که چاره‌ای نداشتند، نامه‌ای به عمر نوشته و از او استفسار کردند و عمر آن‌ها را به وفای به نامه فراخواند. (۸۵)

اما بلاذری بدون اشاره به این داستان می‌گوید:

اهل جندی شاپور از ابوموسی طلب امان نمودند و او با آن‌ها بدین‌گونه مصالحه کرد که هیچ‌یک از آن‌ها را نکشد و هیچ فردی را اسیر ننماید و به اموال آن‌ها به جز سلاح، کاری نداشته باشد. (۸۶)

هـ - رامهرمز (۸۷)

طبری در ضمن روایتی مفصل در ذیل حوادث سال هفده قمری، اشاره‌ای اجمالی به مصالحه هرمان با سپاه اسلام بر سر رامهرمز و شهرهای دیگر می‌نماید. (۸۸)

بلاذری در روایتی از ابو عاصم رامهرمی که بیش از صد سال عمر کرده بود چنین نقل می‌کند که ابوموسی اشعری با اهل رامهرمز بر پرداخت سیصد هزار یا نهصد هزار درهم مصالحه نمود. (۸۹) اما آن‌ها نیرنگ کرده و نقض عهد نمودند و ابوموسی مجبور شد آن شهر را با جنگ فتح نماید.

وی در روایت دیگری چنین نقل می‌کند که ابوموسی با اهل رامهرمز صلح نمود،

اما این مصالحه نقض شد و ابوموسی ابومریم حنفی را به سراغ آن‌ها فرستاد و مصالحه‌ای با تعهد پرداخت سیصد هزار درهم منعقد شد.^(۹۰)

ابن اعثم کوفی با تفصیل بیشتری به رامهرمز می‌پردازد. طبق نقل او، عمار بن یاسر با سپاه کوفه در نزدیکی شهر شوشتر به سپاه بصره به فرماندهی ابوموسی اشعری رسیدند و در آن‌جا عمار، نعمان بن مقرن مزنی و جریر بن عبدالله بجلی را مأمور دعوت رامهرمزیان به اسلام کرد. آن دو با جنگ رامهرمز را فتح نمودند و اموال آن‌ها را تصاحب کرده و زن و فرزندانشان را اسیر کردند. هنگامی که این خیر به ابوموسی اشعری رسید، رو به سپاه خود کرد و گفت: وای بر شما! من برای مدت شش ماه به رامهرمزیان امان داده بودم تا نظر خود را بیان کنند، اما جریر و کوفیان عجله کرده و شهر را به زور فتح نمودند، حال نظر شما چیست؟

بصریان چنین نظر دادند که مسئله را باید با خلیفه مطرح کرد. پس از چندی جواب نامه عمر خطاب به بزرگان سپاه بصره همچون حذیفه بن یمان، براء بن عازب، انس بن مالک و سعید بن عمرو انصاری چنین آمد: «در این کار دقت کنید، اگر ابوموسی چنان‌که گمان می‌کند به اهل رامهرمز امان داده و عهدنامه‌ای نگاشته‌است، باید مردم همه اسیران خود را آزاد نمایند. ابوموسی را نیز سوگند دهید که چنین امان‌نامه‌ای صادر کرده‌است. اگر سوگند خورد، اسیران را آزاد کرده و تا پایان مدت امان‌نامه کاری با اهل رامهرمز نداشته باشید.» چون ابوموسی سوگند خورد اسیران را آزاد کردند و نسبت به زنان اسیر که از مسلمانان آبستن شده بودند، منتظر وضع حمل آن‌ها شدند. پس از آن، آن‌ها را بین قبول اسلام یا بازگشت به شهر خود منخیر نمودند.^(۹۱) اما این که بعد از انقضای مدت چه کردند، ابن اعثم مطلبی را ذکر نمی‌کند.

۲) کور فارس

ورود مسلمانان به ناحیه فارس، با تأخیر بیشتری نسبت به ورود آن‌ها به ناحیه اهواز و کور جبیل انجام گرفت. طبری اولین برخورد مسلمانان با فارسیان را در سال ۲۳ ق ذکر می‌کند و از فتح نظامی همه شهرستان‌های این ناحیه همچون تَوَج^(۹۲)،

اصطخر،^(۹۳) جور^(۹۴)، فسا^(۹۵) و دارابجرد^(۹۶) خبر می دهد.

اما گزارش های بلاذری و ابن اعثم به گونه ای دیگر است.

بلاذری پس از آن که از گشوده شدن نظامی سرزمین های تَوَّج و کازرون^(۹۷)، راشهر^(۹۸) و نوبندجان^(۹۹) در سال نوزده قمری به وسیله عثمان بن ابی العاص ثقفی، عامل عمر بر بحرین و عمان، خبر می دهد درباره آرْجان^(۱۰۰) می گوید: آن را ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص با صلح گشودند و مردم آن شهر پرداخت جزیه و خراج را پذیرفتند.

و در باره شیراز می گوید:

آن دو، شیراز را که از ناحیه اردشیرخره^(۱۰۱) بود، با تعهد پرداخت خراج و در پناه مسلمانان بودن اهل آن جاگشودند و بنا شد کسی که می خواهد از شهر بیرون رود و خراج نپردازد، آزاد باشد، و هیچ یک از مردم کشته یا به غلامی گرفته نشوند.^(۱۰۲)

آن گاه درباره دارابجرد می گوید که عثمان بن ابی العاص با هر مز بر پرداخت مالی مصالحه کرد.

وی صلح عثمان با اهل جهرم^(۱۰۳) را نیز مانند صلح با اهل دارابجرد می داند و حتی طرف قرارداد عثمان را طبق روایتی همان هر مز ذکر می کند.^(۱۰۴) بلاذری گشوده شدن شهر شاپور^(۱۰۵) را در سال ۲۳ یا ۲۴ ق می داند و می گوید:

رئیس شهر طبق خوابی که دیده بود، درخواست صلح و امان کرد و عثمان با او بر پرداخت مال و به عهده گرفتن امان آن ها و کشته و اسیر نشدن مردم شهر مصالحه کرد. اما مردم شهر نقض عهد کردند و ابوموسی اشعری در سال ۲۶ ق آن را با جنگ گشود.^(۱۰۶) بلاذری فتح شهرهای جور، اصطخر را نیز با جنگ می داند.^(۱۰۷)

اما ابن اعثم کوفی پس از ذکر مفصل درگیری مسلمانان با ایرانیان در اصطخر، در پایان چنین می گوید:

ابو موسی یک ماه شهر اصطخر را محاصره کرد و بالاخره آن را با مصالحه ای مبنی بر پرداخت دوست هزار درهم به صورت نقد و تعهد پرداخت جزیه سالانه از سوی مردم شهر، گشود.^(۱۰۸)

در این میان گزارش ابن بلخی در فارسنامه که قبل از سال ۵۱۰ق نوشته شده است با گزارش‌های هر سه تفاوت‌های فراوانی دارد.

او در باره شاپور خوره می‌گوید:

پس عثمان بن ابی‌العاص در کور، شاپوره خوره^(۱۰۹) رفت... پس به صلح بستند.^(۱۱۰)

وی این حادثه را در سال هجدهم قمری می‌داند.^(۱۱۱) نیز درباره شیراز می‌گوید:

و در آن وقت شیراز ناحیتی بود همه حصارها استوار و هیچ شهری نبود و جمله به صلح

بستند و با مردم آن نواحی شرط کردند که هرکی آن جا مقام سازد، جزیه و خراج می‌دهد و هرکی

خواهد برود او را امان باشد، نکشند و نه به بندگی برند و این در سال بیستم بود از هجرت.^(۱۱۲)

این روایت مشابهت فراوانی با روایت بلاذری دارد.

ابن بلخی درباره دارابجرد و توابع آن می‌گوید:

پس عثمان بن ابی‌العاص قصد کوره دارابجرد کرد و پسا (فسا) و جهرم و

فُسْتُجَان (بستگان)^(۱۱۳) همه با این کوره بود و اصل همه دارابجرد بود عاقل و زیرک، در حال

استقبال کرد، عثمان بن ابی‌العاص را و نگذاشت که جنگ و خلاف رود و قرار دادی از آن کوره،

جمله دو هزار هزار درم، خدمت بیت‌المال کنند تا ایشان را امان دهد و هر سال جزیه می‌دهند و

عثمان بن ابی‌العاص او را کرامت کرد و مال بستند بر این جمله قرار داد و بازگشتند در سال بیست و

سوم از هجرت.^(۱۱۴)

سپس به ذکر شورش کوره شاپور می‌پردازد و می‌گوید:

صلح کردند و مالی دیگر خدمت بیت‌المال کردند و جزیه بر خویشان گرفتند.^(۱۱۵)

وی درباره اصطخر می‌گوید: «بین عبدالله بن عامر و ماهک در اصطخر صلح

پیوست»، سپس به بیان شورش اصطخریان و کشته شدن چهل هزار نفر از آن‌ها به

دست عبدالله بن عامر می‌پردازد و آن را در سال ۳۲ ق می‌داند.^(۱۱۶)

از این گزارش چنین به دست می‌آید که درباره فتوح ایران غیر از سه منبع موجود،

یعنی تاریخ طبری، فتوح البلدان و فتوح ابن اعثم، منابع دیگری وجود داشته که به ما

نرسیده است، و این امکان را برای نویسندگان قرن پنجم فراهم می‌کرده است که به

آن‌ها استناد نمایند، گرچه ابن بلخی در این جا نامی از منابع خود نمی‌برد.

قسمت سوم: کورجَبَل

جَبَل با ایالت جبال به ناحیه کوهستانی پهناوری گفته می‌شد که یونانیان آن را «مِدیَا» می‌گفتند و از باختر به جلگه‌های بین‌النهرین و از خاور به کویر بزرگ ایران محدود می‌شد.

این نام بعدها متروک شد و در قرن ششم قمری در زمان سلجوقیان، به غلط آن را عراق عجم نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلی بین‌النهرین بود، اشتباه نشود. (۱۱۷)

یاقوت محدوده این ناحیه را بین اصفهان تا زنجان و قزوین و همدان و دینور و قرمیسین و ری و شهرهای بین آن‌ها دانسته است. (۱۱۸) پس از فتح مدائن در سال شانزده قمری، یزدگرد به سمت کورجَبَل فرار کرد و در آن جا به جمع آوری نیرو پرداخت. (۱۱۹)

مسلمانان پس از مدتی توقف در مدائن برای مقابله با نیروهای او وارد این منطقه شدند و سرزمین‌هایی را با جنگ و مناطقی را با صلح گشودند که در این جا فقط به ذکر مناطق فتح شده با صلح می‌پردازیم.

۱) حُلوان (۱۲۰) و قَرْمِیسین (قَرْمِیسین) (۱۲۱)

بلاذری فتح حلوان را با صلح دانسته و نام فرمانده سپاه مسلمانان در این صلح را جریر بن عبدالله بَجَلی ذکر می‌کند که همراه با سه هزار نفر از جنگجویان مسلمان پس از نبرد جلولا در سال شانزده قمری به این ناحیه اعزام شده بود. او در این باره چنین می‌نگارد:

جریر، حلوان را با صلح گشود و متعهد شد که کاری به آن‌ها نداشته باشد، به آن‌ها بر خون و

مالشان امان داد و پذیرفت که کاری به کار آن‌ها که قصد فرار از حلوان را دارند، نداشته باشد.

آن‌گاه می‌گوید: مدتی جریر، والی حلوان بود و پس از آن عزرة بن قیس را والی

شهر نمود. (۱۲۲)

سپس دربارهٔ قرمیسین می‌گوید: فتح قرماسین (۱۲۳) (قرمیسین) همانند فتح حلوان با صلح بود. (۱۲۴)

اما طبری دربارهٔ حلوان از قول سیف چنین نقل می‌کند که سپاه اسلام در قصرشیرین که در یک فرسخی حلوان واقع شده بود، با ایرانیان به فرماندهی خسرو شنوم درگیر شدند. در این بین دهقان حلوان که زینبی نام داشت کشته شد و خسرو شنوم فرار کرد و مسلمانان بر حلوان مسلط شدند. (۱۲۵)

۲) نهاوند (۱۲۶) (ماه دینار، ماه بصره)

طبری و بلاذری هر دو در بارهٔ فتح نهاوند در یکی از گزارش‌های خود چنین آورده‌اند که در سال نوزده قمری، هنگامی که لشکریان مسلمان، شهر نهاوند را محاصره کردند پس از مدتی جنگ، نیروهای ایرانیان رو به فرار گذاشتند. موقع فرار شخصی امان طلید و از مسلمانان خواست تا او را برای مصالحه و پرداخت جزیه نزد فرماندهٔ خود ببرند. وقتی مسلمانان نام او را پرسیدند، او خود را دینار معرفی کرد و مسلمانان از همان هنگام به نهاوند، ماه دینار گفتند. (۱۲۷)

آن‌گاه طبری از قول سیف به ذکر امان نامه‌ای می‌پردازد که از سوی حذیفة بن یمان برای اهل ماه دینار صادر شده است. متن این امان نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اعطى حذيفة بن ايمان اهل ماه دینار اعطاهم الأمان على أنفسهم و أموالهم و اراضيهم لا يغيرون عن ملّة و لا يحال بينهم و بين شرائعهم و لهم المنعة ما ادّوا الجزية في كل سنة الى من وليهم من المسلمين على كل حال في ماله و نفسه على قدر طاقته و ما ارشدوا ابن السبيل و اصلحوا الطرق و قروا جنود المسلمين من مربيهم فأوى اليهم يوماً و ليلة و نصحوا فان غشوا و بدلوا فذمتنا منهم بريئة. شهد القعقاع بن عمرو و نعيم بن مقرن و سويد بن مقرن و كتب في المحرم. (۱۲۸)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این امان نامه‌ای است که حدیفة بن یمان به اهل ماه دینار داده است. آن‌ها را بر جان و مال و زمین‌هایشان امان داده و از آن‌ها درخواست تغییر مَلت و دین نمی‌نماید. از آن‌ها تا هنگامی حمایت می‌کند که در هر سال برای هر فرد بالغ نسبت به مال و جانش به والی مسلمانان جزیه پرداخت نمایند، در راه ماندگان را راهنمایی کنند، جاده‌ها را اصلاح نمایند، از لشکریان مسلمانی که بر آن‌ها می‌گذرند، یک شبانه روز پذیرایی نموده، آن‌ها را مأوا دهند و خیر خواه مسلمانان باشند. اگر از در مکر در آمدند و مواد این امان نامه را عمل نکردند دیگر در امان ما نیستند. شاهدان این امان نامه قعقاع بن عمرو، نعیم بن مقرن و سوید بن مقرن می‌باشند و این امان نامه در محرم نوشته شد.

این عهدنامه به قرینه عهدنامه قبل که همین مضمون را دارد، در سال نوزدهم قمری نوشته شده است.

اما ابن اعثم در ضمن شرح نهاوند، ذکری از معاهده به میان نمی‌آورد. (۱۲۹)

۳) دینور (ماه کوفه) و سیروان

در باره فتح دینور، بلاذری چنین گزارش می‌دهد:

هنگامی که ابو موسی اشعری همراه جنگجویان بصره از نهاوند باز می‌گشت، به دینور رسید و پنج روز در آنجا اقامت کرد که تنها یک روز آن به جنگ گذشت. پس از آن اهل دینور، پرداخت جزیه و خراج را پذیرفته و برای خود و اموال و فرزندانشان طلب امان نمودند که ابو موسی به آن‌ها امان داد. (۱۳۱)

وی درباره سیروان که بنا به قول بعضی یکی از نواحی ماسبدان و یا خود ناحیه‌ای مستقل است، (۱۳۲) می‌گوید:

«ابو موسی با مردم سیروان مثل صلح دینور قرار داد بست» (۱۳۳).

۴) مِهْرْ جَانَقْدَقْ (۱۳۴)

بلاذری در باره این شهر چنین می‌گوید:

ابو موسی اشعری، سائب بن اقرع را به سمت صیمره (۱۳۵) که مرکز مِهْرْ جَانَقْدَقْ می‌باشد، فرستاد و او با صلح آن راگشود و در صلح نامه متعهد شد که در مقابل پرداخت جزیه و خراج، جان

و مال و زن و فرزند اهالی در امان باشد. (۱۳۶)

۵) همدان و دستبندی (۱۳۷)

طبری در باره فتح این دو شهر در ذیل حوادث سال ۲۱ ق از قول سیف چنین می نویسد:

پس از فتح نهاوند، مسلمانان به فرماندهی قعقاع به تعقیب ایرانیان پرداختند و خسرو شنوم، فرمانده سپاه ایرانیان، همراه با سپاه خود وارد همدان شد و مسلمانان آن ناحیه را محاصره کردند. خسرو شنوم که چنین دید از مسلمانان طلب امان کرد و متعهد شد که دو ناحیه همدان و دستبندی را ضمانت نماید و به مسلمانان قول داد که از این دو منطقه گزند بی مسلمانان نرسد. (۱۳۸)

وی در گزارش دیگری از شورش خسرو شنوم و صلح دوباره مبنی بر پرداخت جزیه و تعهد حمایت از آنها، سخن به میان آورده است. (۱۳۹)

اما بلاذری در روایتی فتح همدان را در سال ۲۳ ق همانند فتح نهاوند با جنگ دانسته است (۱۴۰) و در گزارش دیگر می گوید:

هنگامی که سعد بن ابی وقاص از طرف عثمان والی کوفه شد، علاء بن وهب را فرماندار همدان نمود، اما همدانیان نقض عهد کرده و با علاء به جنگ پرداختند و پس از مدتی جنگ، دوباره تسلیم شدند و صلحی بین آنها منعقد شد که طبق آن همدانیان متعهد شدند خراج زمین های خود را به همراه جزیه سرانه و صد هزار درهم بپردازند و در مقابل، مسلمانان کاری به اموال و زنان و فرزندان آنها نداشته باشند. (۱۴۱)

این روایت بر فرض صحت از فتح دوباره همدان سخن می گوید و کیفیت فتح اول آن را روشن نمی سازد. از گزارش ابن اعثم کوفی چنین برمی آید که فتح همدان را با جنگ می داند و در آن جا سخنی از مصالحه به میان نمی آورد. (۱۴۲)

۶) اصفهان

بنا به نوشته طبری در ذیل حوادث سال ۲۱ ق، پس از مشورت عمر با هرمان مبنی بر مقدم انداختن حمله به فارس، آذربایجان یا اصفهان و اظهار نظر هرمان با این جملات که اصفهان سر است و آذربایجان و فارس دو بال، اگر بالای را قطع کنی، بال

دیگر پا برجاست، اما اگر سر را قطع کنی، دوبال نیز از کار می افتد، عمر در صدد تسخیر اصفهان برآمد و دو سپاه کوفی و بصری را به آن سامان گسیل کرد.^(۱۴۳) در این میان سپاه کوفی به فرماندهی عبدالله بن بدیل بن ورقاء پیشدستی کرد و زودتر به اصفهان رسید و پس از درگیری مختصر در یکی از روستاهای اصفهان که بعدها به روستای شیخ معروف شد، به جی رسید و در آنجا پادوسبان (فادوسفان)^(۱۴۴) اصفهان پیشنهاد صلح کرد.^(۱۴۵) آن‌گاه طبری در روایت دیگری از قول سیف، صلح‌نامه‌ای را که بین عبدالله و پادوسبان منعقد شده از قرار زیر نقل می کند:

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب من عبدالله للفادوسفان و اهل اصهبان و حوالیها انکم آمنون ما ادیتم الجزیه و علیکم من الجزیه بقدر طاقتکم فی کلّ سنة تؤدونها الی الذی یلی بلادکم عن کلّ حالم و دلالة المسلم و اصلاح طریقہ و قراه يوماً و لیلۃ و حملان الرجل الی مرحلة لا تسلطوا علی مسلم و للمسلمین نصحکم و اداء ما علیکم و لکم الامان ما فعلتم فاذا غیر تم شیئاً او غیره مغیر منکم و لم تسلموه فلا امان لکم و من سبّ مسلماً بلغ منه فان ضربه قتلناه و کتب و شهد عبدالله بن قیس و عبدالله بن [بدیل بن] ورقاء^(۱۴۶) و عصمة بن عبدالله؛^(۱۴۷)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این معاهده‌ای است میان عبدالله و پادوسبان و اهالی اصفهان و حومه آن؛ تا زمانی که جزیه پرداخت می نمایند، در امان اند و باید در هر سال به اندازه توانایی خود، از طرف افراد بالغ به والی خود جزیه پرداخت نمایند، مسلمانان را (در راهها) راهنمایی کنند، جاده‌ها را اصلاح نمایند، یک شبانه روز از افراد مسلمان (غریب) پذیرایی نمایند، آن‌ها را تا رسیدن به فاصله یک مرحله‌ای اصفهان تأمین نمایند و نباید بر مسلمانان تسلط پیدا کنند.

از طرف دیگر، مسلمانان باید خیرخواه آن‌ها باشند و مادامی که آن‌ها وظایف خود را انجام

می دهند، در امان مسلمانان باشند.

اگر اهل اصفهان چیزی از مواد این معاهده را عمل نکردند و یا کسی را که عمل نکرده بود به مسلمانان تسلیم نمودند، دیگر در امان نیستند. کسی که مسلمانی را دشنام دهد تنبیه خواهد شد و اگر او را بزند، ما مسلمانان او را خواهیم کشت. کاتبان و گواهان این معاهده عبدالله بن قیس (ابو موسی اشعری)، عبدالله بن (بدیل بن) ورقاء و عصمه بن عبدالله هستند.

ابو نعیم در کتاب ذکر اخبار اصفهان نیز متن این عهدنامه را آورده است. (۱۴۸) بلاذری در یکی از روایات خود فتح اصفهان را در سال ۲۳ ق (۱۴۹) و در روایت دیگر اواخر سال ۲۳ و اوایل ۲۴ ق دانسته است. (۱۵۰) وی در گزارش اول خود می‌گوید:

عبدالله بن بدیل، جی را بعد از مختصر جنگی با صلح گشود و طبق صلح‌نامه مردم اصفهان موظف به پرداخت جزیه و خراج شدند و از طرف مقابل، جان و مال آنها به جز اسلحه، در امان مسلمانان قرار گرفت. آنگاه احنف بن قیس از سوی عبدالله به سمت یهودیه رفت و آنجا را هم با صلح همانند صلح جی گشود و این بدیل تا زمان حکومت عثمان حاکم اصفهان بود.

بلاذری در گزارشی دیگر از قول بعضی، فتح یهودیه را به ابوموسی اشعری و فتح جی را به عبدالله بن بدیل نسبت می‌دهد، اما خود در پایان می‌گوید: صحیح‌ترین گزارش آن است که عبدالله، جی و اصفهان را گشود و ابوموسی، قم و کاشان را. (۱۵۱) اما ابن اعثم کوفی اساساً فتح اصفهان را با صلح، به ابوموسی اشعری نسبت می‌دهد و مقدار مال المصالحة را پرداخت صد هزار درهم نقد و تعهد پرداخت جزیه می‌داند. از گزارش او چنین برمی‌آید که عبدالله بن بدیل بن ورقاء که مباشر فتح اصفهان بوده، از فرماندهان لشکر بصره و تحت فرمان ابوموسی اشعری عمل می‌کرده است. (۱۵۲)

۷) ری

بنابه نوشته طبری در ذیل حوادث سال ۲۲ ق، نعیم بن مقرن به سمت ری حرکت کرد و قبل از رسیدن به ری، با یکی از بزرگان به نام ابوالفرخان زینبی (زینبندی) (۱۵۳) که با حاکم ری (سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین) مخالف بود، برخورد کرد.

مسلمانان با خیانت زینبی به اهل ری توانستند شهر را فتح نموده و با او قرار داد صلح منعقد نمایند.

نعیم، زینبی را به عنوان مرزبان ری تعیین نمود، شهر قدیمی را خراب کرد و به او دستور داد تا شهری نو بسازد و با او قرار دادی از قرار زیر منعقد کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اعطى نعیم بن مقرن الزینبی بن قوله اعطاه الامان على اهل الری و من كان معهم من غیرهم على الجزاء طاقه كل حالم في كل سنة و على ان ينصحو و يدلو و لا یغلو و لا یسلوا و على ان یقرو المسلمین يوماً و لیله و على ان یفخمو المسلم، فن سب مسلماً او استخف به نهك عقوبه و من ضربه قتل و من بدل منهم فلم یسلم برمته فقد غیر جماعتكم و كتب و شهد؛ (۱۵۴)

به نام خداوند بخشنده مهربان

طبق این قرارداد نعیم به زینبی بن قوله، اهل ری و مردم شهرهای دیگر را که با آنها هستند، امان می دهد. در مقابل، آنها متعهد به پرداخت جزیه به قدر توانایی هر فرد بالغ در سال می باشند و نیز باید خیر خواه مسلمانان بوده، آنها را راهنمایی نمایند. به مسلمانان خیانت نکنند، علیه آنان شمشیر نکشند، یک شبانه روز از مسلمانان پذیرایی نمایند و آنها را بزرگ دارند. کسی که مسلمانی را دشنام دهد یا او را خوار شمرد، مجازات می شود و اگر مسلمانی را بزنند، کشته می شود و کسی که به این قرارداد عمل نکند، اگر او را تسلیم نمایند، باید بداند که او جماعت شما را تغییر داده است.

اما بلاذری زمان درگیری مسلمانان با اهل ری را دو ماه بعد از واقعه نهاوند (در سال ۲۱ ق) به فرماندهی عروه بن زید طایی می داند که از سوی عمار بن یاسر والی کوفه و به فرمان عمر به این مأموریت اعزام شد. وی بدون اشاره به خیانت ابن زینبی، قرارداد مسلمانان با او را چنین ذکر می کند:

فصالحه ابن الزینبی بعد قتال علی ان یكونوا ذمة یؤدون الجزية و الخراج و اعطاه عن اهل الری و قومس خمساً الف علی أن لا یقتل منهم احداً و لا یسبیه و الا یهدم لهم بیت ناری و ان یكونوا اسوة اهل نهاوند فی خراجهم و صالحه ایضاً عن اهل

دستی‌الرازی و کانت دستی‌قسمین: قسماً رازیاً و قسماً همدانیا؛ (۱۵۵)

ابن زینبی با عروۀ بعد از جنگی به صلح رسیدند، با این قرار که آن‌ها اهل ذمه محسوب شده و جزیه و خراج پردازند و زینبی از طرف مردم ری و قومس، پانصد هزار (درهم) پرداخت کند در مقابل آنکه هیچ‌یک از آن‌ها کشته و برده نشوند و آتشکده‌ای از آن‌ها ویران نگردد، و بنا بر این شد که خراج خود را همانند اهل نهباند پردازند. زینبی هم چنین از طرف اهل دستی‌ری با عروۀ مصالحه کرد. و دستی‌بر د و بخش بود: بخش ری و بخش همدان.

بلاذری سپس در گزارش‌های دیگر خود از نقض عهد مکرر اهل ری و سرکوب شدن آن‌ها و بستن قراردادهای مکرر بدون تعیین مال‌المصالحه، سخن می‌راند. (۱۵۶)

ابن اعثم نیز نام فرمانده مسلمانان را عروۀ بن زید اما نام فرمانده ایرانیان را فرخنداد بن یزدامهر دانسته و می‌گوید:

پس از رخ دادن جنگی سخت بین د و طرف و کشته شدن حدود هفتصد نفر از ایرانیان، پادشاه ری طلب صلح کرد و صلح‌نامه‌ای با تعهد پرداخت دوست هزار درهم نقد و سی هزار درهم سالانه به عنوان جزیه از سوی پادشاه ری و در مقابل باقی ماندن او بر حکومت، بین دو طرف منعقد گشت. (۱۵۷)

۸) دماوند (دنباوند)

طبری بلافاصله بعد از ذکر حوادث ری در سال ۲۲ ق می‌گوید: مصمغان (لقب حاکمان دماوند) کسی را نزد نعیم بن مقرن فرستاد و از او خواست تا صلحی بین آن‌ها منعقد شود، با این قرار که مصمغان پولی پرداخت نماید بدون آنکه انتظار یاری و حمایت از مسلمانان داشته باشد و صلح‌نامه‌ای از قرار زیر بین آن‌ها نوشته شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من نعیم بن مقرن لمردانشاه مصمغان دنباوند و اهل دنباوند و الخوار
واللارز و الشرانك آمن و من دخل معك على الكف ان تكف اهل ارضك و تتق من
ولى الفرج بماقى ألف درهم وزن سبعة فى كل سنة لا يغار عليك و لا يدخل عليك إلا
باذن ما اقت على ذلك حتى تغیر و من غیر فلا عهد له و لا لمن لم یسلمه و كتب و

شهاد؛ (۱۵۸)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نامه‌ای است از سوی نعیم بن مقرن که برای مردانشاه مصمغان دماوند و اهل دماوند و خوار (۱۵۹) و لاریز (۱۶۰) و شر، (۱۶۱) نوشته شده است. تو و کسانی که همراه تو از جنگ باز ایستند، در امان هستید، و باید اهل سرزمین خود را از جنگ باز داری و از جنگ با والی قرج (۱۶۲) بپرهیزی و در مقابل این امان نامه باید دو بیست هزار درهم (۱۶۳) در هر سال پیردازی و ما متعهد می شویم که هیچ کس (از مسلمانان) به شما حمله ننماید و هیچ کس بدون اجازه تو به شهرت داخل نشود، البته تا زمانی که به این عهد نامه عمل کرده و پایداری کنید. و کسی که به مواد آن عمل نکند، مسلمانان در مقابل او و کسانی که او را تسلیم نکرده‌اند، تعهدی ندارند.

(۹) قومس (۱۶۴)

طبری در ذیل حوادث سال ۲۲ ق از حمله سوید بن مقرن از سوی عمر به قومس سخن می‌راند و زمان آن را پس از فتح ری ذکر می‌کند. نیز از تسلیم شدن بدون جنگ قومس گزارش می‌دهد و می‌گوید: پس از مدتی قومسیانی که به طبرستان و بیابان‌های اطراف فرار کرده بودند، با سوید مکاتبه کرده و بین آن‌ها صلح نامه‌ای از قرار زیر منعقد گشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اعطى سوید بن مقرن اهل قومس و من حشوا من الامان على انفسهم و مللهم و اموالهم على ان يؤدوا الجزية عن يد عن كل عالم بقدر طاقتهم و على ان ينصحوا و لا يغشوا و على ان يدلوا و عليهم نزل من نزل من المسلمين يوما و ليلة من اوسط طعامهم و ان يدلوا و استخفوا بعهدهم فالذمة منهم بريئة و كتب و شهد؛ (۱۶۵)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این امان نامه‌ای است که سوید بن مقرن برای اهل قومس و اطراف آن صادر کرده و آن‌ها را برجان و دین و مال امان داده است، به شرطی که آنان از طرف هر شخص بالغ صاحب‌کار به اندازه توانایی او جزیه پرداخت نمایند، و خیرخواه مسلمانان باشند و به آن‌ها خیانت نکنند و آن‌ها را

راهنمایی نمایند و از مسلمانانی که بر آنها وارد می‌شوند به مدت یک شبانه روز با غذاهای معمولی خود پذیرایی نمایند، و اگر به این عهد نامه عمل نکردند، امان از آنها برداشته می‌شود. اما چنان که گذشت بلاذری در گزارش خود، صلح نامه ری و قومس را یکی دانسته و دو طرف قرارداد را عروقه بن زید طایی و ابن زینبی ذکر می‌کند و طبق آن، مسلمانان در مقابل پرداخت پانصد هزار درهم از سوی ایرانیان، اموری را متعهد می‌گردند. (۱۶۶)

۱۰. آذربایجان (آذربایجان)

طبری در آغاز حوادث سال ۲۲ق به اختلاف نظرها در مورد سال فتح آذربایجان اشاره می‌کند و آن را از قول ابومعشر سال ۲۲ق و از قول سیف بن عمر سال هیجده قمری می‌داند. (۱۶۷)

آن‌گاه در پایان عهدنامه آذربایجان، سال هیجده قمری را ذکر می‌نماید. وی فرمانده مسلمانان را عتبه بن فرقد می‌داند که مستقیماً از سوی عمر به سمت آذربایجان گسیل شده بود. عتبه پس از مدتی جنگ با سپاه ایران در آذربایجان به فرماندهی بهرام بن فرخزاد و بعد از شکست بهرام و فرار او، با اسفندیار بن فرخزاد که قبلاً در دست مسلمانان اسیر شده بود، به مصالحه نشست و قرار دادی از قرار زیر بین آنها منعقد شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اعطى عتبه بن فرقد عامل عمر بن الخطاب امير المؤمنين اهل آذربيجان
سهلها و جبلها و حواشيها و سفارها و اهل مللها كلهم الامان على انفسهم و اموالهم
و مللهم و شرائعهم على ان يؤدوا الجزية على قدر طاقتهم ليس على صبي و لا امرأة و
لا زمن ليس في يديه شئ من الدنيا و لا متعبد متخلّ ليس في يديه من الدنيا شئ لهم
ذلك و لمن سكن معهم و عليهم قري المسلم من جنود المسلمين يوماً و ليلة و دلالتهم و
من حشر منهم في سنة و منع عنه جزاء تلك السنة و من اقام فله مثل ما لمن اقام من
ذلك و من خرج فله الامان حتى يلجأ الى حرزه و كتب جندب و شهد بكير بن عبد الله
الليثي و سمالك بن خرشة الانصاري و كتب في سنة ثمان عشرة؛ (۱۶۸)

به نامه خداوند بخشنده مهربان

این امان نامه ای است که عتبه بن فرقد عامل امیر مؤمنان عمر بن خطاب برای اهل آذربایجان و نواحی اطراف آن صادر کرده است. همگی آنان بر جان و مال و دین و آیین خود در امان اند به شرطی که به اندازه توانایی خود جزیه پرداخت نمایند. این جزیه بر اطفال، زنان، زمین گیرانی که توانایی مالی ندارند و نیز عابدانی که تهیدست می باشند و نیز کسانی که با آن عابدان (در عبادتگاهها) ساکن هستند، واجب نیست.

و اهالی باید از لشکریان مسلمانان به اندازه یک شبانه روز پذیرایی نمایند و هرکس از آنان در سال در لشکر به کار گرفته شود از پرداخت جزیه آن سال معاف است و کسی که در شهر بماند باید مانند مقیمان آن شهر جزیه بدهد و هرکس از شهر خارج شود تا رسیدن به پناه گاهش در امان است. این امان نامه را جندب نوشت و بکیر بن عبدالله لیبی، سماک بن خرشده انصاری بر آن گواه اند. این امان نامه در سال هجدهم نوشته شد.

اما بلاذری گزارش های گوناگونی درباره کیفیت فتح آذربایجان ارائه می دهد. در یک گزارش، مغیره بن شعبه والی کوفه در زمان عمر^(۱۶۹)، از طرف خلیفه، حذیفه بن یمان را والی آذربایجان می نماید و او را به آن سامان گسیل می کند. حذیفه در شهر اردبیل که مرکز آذربایجان بوده با مرزبان آن جا درگیر می شود و پس از مدتی جنگ به مصالحه می رسند که متن آن را چنین می آورد:

ثم ان المرزبان صلح حذيفة عن جميع اهل آذربيجان على ثمانمائة الف درهم و زن ثمانية^(۱۷۰) علی ان لا یقتل منهم احداً ولا یسیبیه و لا یهدم بیت نار و لا یعرض للاکراد البلاسجان و سبلان و ساترودان و لا یمنع اهل الشیز خاصة من الزفن فی اعیادهم و اظهار ماکانوا یظهرونه؛^(۱۷۱)

مرزبان آذربایجان از طرف همه اهالی آذربایجان با حذیفه بر پرداخت هشت صد هزار درهم مصالحه نمود، و در مقابل مسلمانان متعهد شدند که هیچ یک از اهالی را به قتل نرسانند، آنها را برده ننمایند، آتشکده هایشان را ویران نسازند و متعرض کردهای ساکن در بلاسجان^(۱۷۲)، سبلان^(۱۷۳) و ساترودان^(۱۷۴) نشوند، و فقط مردم شیز^(۱۷۵) می توانند آزادانه در اعیاد خود در قاص و

پایکویی کرده و طبق رسوم سابق خود عمل نمایند.

بلاذری سپس می‌گوید: عمر حذیفه را عزل کرده و عتبه بن فرقد سلمی را جانشین او ساخت. عتبه هنگامی که وارد اردبیل شد، مشاهده کرد که اهل شهر بر پیمان خود پایبندند، به جز بعضی از نواحی اطراف آن که نقض عهد نموده‌اند و آن‌ها را با جنگ به تسلیم واداشت. (۱۷۶)

بلاذری در گزارش دیگری از قول واقدی می‌گوید:

مغیره بن شعبه در سال ۲۲ ق، آذربایجان را با جنگ گشود و بر آن خراج وضع کرد که ابو مخنف این جنگ را در سال ۲۰ ق می‌داند اما مردم آذربایجان پس از چندی شورش کردند، و اشعث بن قیس کندی آن‌ها را سرکوب و طبق قرارداد مغیره با آن‌ها مصالحه نمود که آن مصالحه تا اکنون باقی است. (۱۷۷)

وی در دو گزارش متفاوت، مقدار مال المصالحه را در صلح حذیفه با اهل آذربایجان که پس از جنگ نه‌اوند بود، صد هزار (۱۷۸) و سیصد هزار درهم (۱۷۹) ذکر می‌نماید و در روایت دیگری از شورش اهل آذربایجان در زمان عثمان سخن به میان آورده و سرکوبگر این شورش را ولید بن عقبه (حاکم کوفه) در سال ۲۵ ق می‌داند و می‌گوید: عقبه پس از سرکوب شورش بر همان صلح حذیفه با آن‌ها پیمان بست. (۱۸۰)

بالاخره در گزارش پایانی، به ذکر شورش اهل آذربایجان در زمان حکومت اشعث بن قیس که از طرف ولید حاکم آن جا شده بود، می‌پردازد و دوباره قرار داد آن‌ها را طبق صلح حذیفه و عتبه یاد آورده و اضافه می‌کند: در این هنگام، اشعث مردمانی از قبایل عرب را که از دیوان عطا مستمری داشتند در این سامان سکونت داد و مردم آذربایجان را به اسلام فراخواند و کار به جایی رسید که در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام بیشتر مردم آن سامان مسلمان شده و قرآن می‌خواندند. (۱۸۱)

طبری نیز در ذیل حوادث سال ۲۴ ق شورش آذربایجانیان و جنگ دوباره مسلمانان با آنان را در زمان ولید بن عقبه ذکر می‌کند و مقدار مال المصالحه را سیصد هزار درهم یعنی همان مقداری که در زمان حذیفه در سال ۲۲ ق متعهد شدند،

می‌داند. (۱۸۲)

(۱۱) موقان (موغان) (۱۸۳)

طبری در ذیل حوادث سال ۲۲ ق می‌نویسد: سراقه بن عمرو که از سوی عمر مأمور فتح ارمنستان شده بود، پس از فتح آن سامان، بکیر بن عبدالله را به سمت موقان فرستاد و بکیر پس از جنگی کوتاه با مردم آن سامان به صلح رسید و صلح‌نامه‌ای از قرار زیر نوشته شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اعطى بكير بن عبدالله اهل موقان من جبال القبيح الامان على اموالهم و انفسهم و ملتهم و شرائعهم على الجزاء دينار على كل حالم او قيمته و النصح و دلالة المسلم و نزله يوماً و ليلة فلهم الامان ما اقروا و نصحوا و علينا الوفاء و الله المستعان فان تركوا ذلك و استبان منهم غش فلا امان لهم الا ان يسلموا الغششة برمتهم و الا فهم متالتون، شهد الشماخ بن ضرار و الرسارس بن جنادب و حملة بن جوية و كتب سنة احدى و عشرين؛ (۱۸۴)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این امان‌نامه‌ای است که بکیر بن عبدالله برای اهل موقان از کوه‌های قبیح صادر کرده و آن‌ها را بر جان و مال و آیین و دین امان داده است، به شرطی که از طرف هر فرد بالغ یک دینار یا معادل قیمت آن پرداخت نمایند و خیرخواه مسلمانان بوده و آن‌ها را (در راه‌ها) راهنمایی نمایند و هرگاه مسلمانان بر آنان فرود آمدند، یک شبانه روز از آن‌ها پذیرایی نمایند و مادامی که به مواد این قرارداد پایبندند در امان می‌باشند، و مانیز به پیمان خود وفا می‌کنیم و خداوند کمک‌کار است. اما اگر عمل به این مواد را ترک کرده و از آن‌ها خیانتی ظاهر شد، دیگر در امان نیستند، مگر آن‌که همه خیانت‌کاران را تسلیم نمایند و الا آن‌ها نیز یاری‌کنندگان آنان به حساب می‌آیند.

گواهان این پیمان شماخ بن ضرار، رسارس بن جنادب و حملة بن جوية می‌باشند که در سال ۲۱ نوشته شده است.

اما بلاذری در این جا تنها به یک جمله اکتفا کرده و می‌نویسد: حدیفة در زمان عمر

با اهل موقان و گیلان جنگ کرد و پس از پیروزی با آنها بر پرداخت خراج به صلح رسید. (۱۸۵)

۱۲) ابهر (۱۸۶)

بلاذری می‌نویسد: مغیره بن شعبه در زمان حکومت خود بر کوفه (۲۲-۲۴ق) براد بن عازب را به سمت قزوین گسیل داشت. او در سر راه خود به ابهر برخورد کرد و پس از محاصره قلعه شهر و مدتی جنگ، سرانجام ابهریان تسلیم شده و با براء طبق صلح‌نامه‌ای که حذیفه با اهل نهاوند منعقد کرده بود، (۱۸۷) مصالحه نمودند. (۱۸۸) یاقوت نیز با مقداری تفاوت به این ماجرا اشاره می‌کند. (۱۸۹)

۱۳) قزوین

بلاذری در ادامه گزارش قبلی خود می‌گوید:

براء بن عازب پس از فتح ابهر راهی قزوین شد و قزوینیان از مردم دیلم کمک خواستند، اما دیلمیان با آن که قول مشارکت در جنگ داده بودند، هنگام شروع جنگ بر بالای کوه ایستاده و تنها صحنه نبرد را نظاره می‌کردند. قزوینیان که چنین دیدند، از مسلمانان درخواست صلح کردند و براء مواد صلح‌نامه خود با ابهریان را بر آنها عرضه کرد، ولی آنها پرداخت جزیه را نپذیرفته و مسلمان شدند. سپس به روایت دیگری اشاره می‌کند که طبق آن قزوینیان مانند اساوره بصره با مسلمانان پیمان بستند، بدین ترتیب که مسلمان شده و با هر قبیله‌ای که بخواهند پیمان ببندند. پس از آن در کوفه ساکن شده و با زهره بن حویه پیمان بستند و به حمراء دیلم مشهور شدند.

سپس گزارش سومی را می‌آورد و آن این‌که اهل قزوین مسلمان شده و در سرزمین خود ماندند و زمین آنها عشریه به حساب آمد. (۱۹۰)

یاقوت نیز به این گزارش‌ها با اندکی تفاوت اشاره می‌نماید. از جمله آن‌که مأموریت نهایی براء را تسخیر ری دانسته و فتح قزوین را در سال ۲۴ ق می‌داند. (۱۹۱)

۱۴) شَهْر زور (۱۹۲) و صامغان (۱۹۳)

بلاذری در یک روایت، فتح شهر زور را به عتبه بن فرقد در زمان عمر نسبت

می‌دهد و می‌گوید عتبه بعد از مدتی جنگ با آنها مانند صلح حلوان معاهده بست و در روایت دیگر درباره صامغان می‌گوید: عتبه با اهل صامغان به شرط پرداخت جزیه و خراج معاهده بست و مسلمانان متعهد شدند که هیچ‌یک از اهالی را نکشند، آنها را به بردگی نگیرند و امنیت جاده‌های آنها را از بین نبرند.^(۱۹۴)

قسمت چهارم: کور خراسان

خراسان در زبان قدیم فارسی، به معنای خاور زمین است و در آغاز فتوحات، بر تمام ایالات اسلامی اطلاق می‌گردید که در سمت خاور و کویرلوت تا کوه‌های هند واقع بودند، به این ترتیب تمام مناطق ماوراءالنهر را در شمال خاوری، به استثنای سیستان و قهستان در جنوب، شامل می‌گردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی، بیابان چین و پامیر، و از سمت هند، جبال هندوکش بود.^(۱۹۵)

یعقوبی هنگام شمارش شهرهای «کورخراسان»، از جرجان نیز نام می‌برد.^(۱۹۶) اما بعضی از جغرافی نویسان معاصر معتقدند که در زمان قدیم این ایالت هر چند از توابع خراسان شمرده می‌شد ولی در حقیقت ایالتی مستقل بود.^(۱۹۷) با این وصف، ما به علت تابعیت، ایالت جرجان را در این جا بررسی می‌کنیم.

یعقوبی طبرستان را از «کورجیل» دانسته است،^(۱۹۸) اما در سند صلح نامه‌ای که طبری آورده، به این نکته تصریح شده است که این ایالت زیر نظر اسپهبد خراسان اداره می‌شود.^(۱۹۹) به همین علت در این قسمت به بررسی طبرستان نیز می‌پردازیم.

در دوره اسلامی خراسان به چهار بخش مهم که از آن به ارباع خراسان تعبیر می‌شد، تقسیم می‌گردید و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمان‌های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع می‌شدند، خوانده می‌شد. این چهار شهر عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات و بلخ.^(۲۰۰)

در این تقسیم بندی سرزمین بخارا جزء خراسان به حساب نمی‌آمد، بلکه آن را به همراه سمرقند از شهرهای مهم ناحیه سغد می‌شمردند.^(۲۰۱) اما با این وجود، یعقوبی

آن را جزء شهرهای خراسان محسوب کرده است^(۲۰۲) و ما نیز آن را در این بخش می آوریم.

فتوحات مسلمانان در خراسان به عللی همچون کوهستانی و صعب العبور بودن بعضی از مناطق آن مانند جرجان، و نیز دورتر بودن از سرزمین های اعراب، دیرتر به سامان رسید.

هم چنین می توان تأخر ورود یزدگرد سوم به این ناحیه را از علل دیگر این امر برشمرد، زیرا مسلمانان در آغاز، بسیاری از مناطق ایران را در تعقیب و گریزی که با یزدگرد داشتند فتح نمودند.

حال با این مقدمه به سراغ معاهده های مسلمانان با ایرانیان در شهرهای مختلف خراسان می رویم و در آغاز جرجان و طبرستان را ذکر کرده، سپس به ارباع چهارگانه خراسان می پردازیم.

۱) جرجان

طبری در ذیل صلح نامه ای که برای جرجان نقل می کند، تاریخ فتح آن را سال هیجده قمری می داند و سپس از قول مدائنی نظر دیگری را نقل می کند که فتح آن را در سال سی قمری می داند. با وجود این، ماجرای آن را در ذیل حوادث سال ۲۲ ق می آورد و گزارش آن را چنین ذکر می کند:

هنگامی که سوید بن مقرن در بسطام بود، پادشاه جرجان که رزبان صول^(۲۰۳) نام داشت پس از مکاتبه با سوید با او بر پرداخت جزیه به توافق رسید و معاهده ای بین آنها از قرار زیر منعقد شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من سوید بن مقرن لرزبان صول بن رزبان و اهل دهستان و سائر اهل جرجان ان لكم الذمة و علينا المنعة على ان عليكم من الجزاء في كل سنة على قدر طاقتكم على كل حال و من استعنا به منكم فله جزاء في معونته عوضاً من جزائه و لهم الامان على انفسهم و اموالهم و «مللهم»^(۲۰۴) و شرائعهم و لا يغير شئ من ذلك هو

اليهم ما ادوا و ارشدوا لابن^(٢٠٥) السبيل و نصحوا و قروا المسلمين و لم يبد منهم سل^(٢٠٦) و لا غلّ و من اقام فيهم فله مثل ما لهم و من خرج فهو آمن حتى يبلغ مأمنه و على ان من سب مسلماً بلغ جهده و من ضربه حل دمه شهد سواد بن قطبه و هندی عمر و و ساءك بن محرمة و عتيبة بن النهاس و كتب في سنة ثمان عشرة^(٢٠٧).

به نام خداوند بخشنده مهريان

این امان نامه ای است که سوید بن مقرن برای رزبان صول بن رزبان و اهالی دهستان و جرجان صادر کرده است.

شما باید جزیه بپردازید و در مقابل، ما از شما حمایت می‌کنیم و پرداخت جزیه به اندازه توانایی هر فرد بالغ در سال می‌باشد. اگر ما از کسان شما یاری خواستیم، همان کمک را به عنوان جزیه او حساب می‌نماییم.

اهل دهستان و جرجان تا زمانی بر جان و مال و دین خود در امان اند که جزیه پرداخت نمایند، در راه ماندگان (از مسلمانان) را راهنمایی کنند، خیرخواه مسلمانان باشند، از مسلمانان پذیرایی نمایند و از آن‌ها جنگ و خیانتی ظاهر نشود.

کسی که (پس از این) در این دو ناحیه ساکن شود، همانند اهالی آن جا به حساب می‌آید و کسی که از آن جا خارج شود، تا زمانی که به پناهگاه خود نرسیده در امان است.

کسی که مسلمانی را دشنام دهد، تنبیه می‌شود و اگر او را بزنند، کشته خواهد شد. برای این عهد نامه که در سال هجده (قمری) نوشته شده سواد بن قطبه، هند بن عمر، سماک بن محرمة و عتیبة بن نهاس گواه می‌باشند.

تاریخ جرجان نیز این عهدنامه را با اندکی تفاوت^(٢٠٨) به گونه ای ذکر می‌کند که گویا تنها به کتاب طبری دسترسی داشته است.

اما به نظر می‌رسد این صلح چندان پایدار نماند، چون طبری در ذیل حوادث سال سی ام قمری از صلح دیگری سخن به میان آورده و در نقل ماجرای آن می‌گوید: در سال سی ام (و در زمان حکومت عثمان) سعید بن عاص با تنی چند از صحابه همانند: امام حسن و امام حسین علیهما السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عبدالله

بن عمرو بن عاص و حذیفه بن یمان، به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان به راه افتاد و در میان راه با جرجانیان برخورد کرده و با آنها بر پرداخت دویست هزار درهم مصالحه کرد.^(۲۰۹)

آن‌گاه در روایتی دیگر می‌گوید:

سعید با اهل جرجان مصالحه کرد و آن‌ها گاهی صد هزار درهم می‌پرداختند و می‌گفتند: این طبق مصالحه ماست و گاهی دویست و گاهی سیصد هزار درهم می‌پرداختند و گاهی هیچ نمی‌پرداختند و از کفر و طغیان سر در می‌آوردند تا آن‌که یزید بن مهلب آن‌ها را مطیع نمود و پس از مدتی جنگ، طبق مصالحه سعید با آن‌ها قرار داد بست.^(۲۱۰)

هم چنین بلاذری در گزارش اول خود به ماجرای صلح سعید پرداخته و مقدار آن را بین دویست و سیصد هزار درهم بغلی ذکر می‌کند.^(۲۱۱) سپس در گزارش دیگر خود، سخن از برخورد یزید بن مهلب و جرجانیان به میان آورده و می‌گوید: جرجانیان در آغاز طبق صلح نامه سعید با او مصالحه کردند، اما پس از اندکی آن را نقض کرده و از در نیرنگ در آمدند در این هنگام یزید، جهم بن زحر جعفی را به سمت آنان گسیل کرد و او جرجان را به جنگ فتح نمود.^(۲۱۲)

اما طبری در ذیل حوادث سال ۹۸۰ق با تفصیل بیشتری به ماجرای یزید بن جرجان می‌پردازد که خلاصه آن چنین است:

یزید در مواجهه با جرجانیان در موقعیت دشواری قرار گرفت حتی حاضر شد با پرداخت مال با آن‌ها مصالحه نماید و در این راه از شخصی به نام حیان که با آن‌ها روابط نیکو داشت، استمداد کرد.

اما حیان هنگامی که به نزد اسپهبد جرجان رفت، او را از سپاه یزید ترسانید و او را وادار نمود تا با پرداخت هفتصد یا پانصد هزار درهم و چهار صد بار زعفران^(۲۱۳) یا قیمت آن را نقره و نیز چهار صد مرد^(۲۱۴) که هر یک برئس (لباس کلاه‌دار) و طیلسان در بر کرده و در دست هر کدام جامی سمین^(۲۱۵) و طاقه‌های خز باشد، با یزید مصالحه

نماید. (۲۱۶) سپس می‌گوید: باز جزجانیان نقض عهد کردند و یزید مجبور شد با کشتن چهل هزار نفر، آن سامان را بگشاید و جهم بن زحر جعفی را به عنوان والی آن جا تعیین نماید. (۲۱۷)

ابن اعثم نیز در آغاز به صلح سعید بن عاص با مال المصالحه دوست هزار درهم اشاره می‌کند و در پایان به ماجرای حیّان می‌پردازد و تعهدات اسپهبد را علاوه بر آن چه طبری نقل کرده، (۲۱۸) انگشتی طلا یا نقره و تحویل دادن پانصد نفر از ترکانی که گروهی از مسلمانان پناهنده را کشته بودند و نیز آزادی سیصد نفر از اسیران مسلمان ذکر می‌نماید و در ادامه می‌گوید: اصبهبد سیصد هزار درهم به حیّان به جهت میانجی‌گری او پرداخت. (۲۱۹)

ابن اعثم در گزارش بعدی خود سخن از جنگ دوباره یزید با اهل جرجان و قتل عام آنان به میان می‌آورد. (۲۲۰)

۲) طبرستان

طبری در ذیل حوادث سال ۲۲ ق، عهدنامه‌ای را که بین نعیم بن مقرّن و اصبهبد طبرستان منعقد شده می‌آورد و در پایان، تاریخ انعقاد آن را سال هیجده قمری ذکر می‌کند.

او می‌گوید:

اسپهبد از سوید درخواست صلح کرد و معاهده‌ای بین آنها از قرار زیر منعقد شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من سوید بن مقرّن للفرخان اسپهبد خراسان علی طبرستان (۲۲۱) و
جیل جیلان من اهل العدو (۲۲۲) انك آمن بامان الله عزوجل علی ان تكف لصوتك و
اهل حواشی ارضك و لا تووی لنا بغیة و تتقی من ولی فرج ارضك بخمسائة الف
درهم من دراهم ارضك فاذا فعلت ذلك فلیس لأحد منا ان یغیر علیك و لا یطرق
ارضك و لا یدخل علیك الا باذنك سیلنا علیكم بالاذن آمنة و كذلك سیلکم و
لا توون لنا بغیة و لا تسلون لنا الی عدو و لا تغلون فان فعلتم فلا عهد بیننا و بینکم

شهد سواد بن قطبة التیمی و هند بن عمرو المرادی و سماک بن مخزومه الاسدی و سماک بن عبید العبسی و عتیبة بن النهاس البکری و کتب سنة ثمان عشرة: (۲۲۳)

به نام خداوند بخشنده مهربان

این امان نامه ای است از سوید بن مقرن برای دشمن ما فرخان سپهسالار خراسانی بر ناحیه طبرستان و گیلان؛ تو در امان خداوند عزوجل هستی، به این شرط که دزدان و نیز مردم نواحی اطراف را از (اذیت رساندن به مسلمانان) باز داری و در صدد توطئه علیه ما بر نیایی و پانصد هزار درهم از دراهم رایج در سرزمینت به کسی که متولی ناحیه تو می شود، بپردازد. اگر چنین کردی، هیچ یک از ما نمی تواند بر تو حمله نماید و سرزمینت را اشغال کند و هیچ کس بدون اجازه تو به سرزمینت وارد نخواهد شد.

جاده های ما برای شما جاده های شما برای ما دارای امنیت است و شما در صدد توطئه علیه ما نمی باشید و به دشمنان ما نمی پیوندد و به ما خیانت نمی کنید و اگر خیانت نمودید، دیگر بین ما و شما عهدی نیست. گواهان این نامه، سواد بن قطبة تمیمی، هند بن عمرو مرادی، سماک بن مخزومه اسدی، سماک بن عبید عبسی و عتیبة بن نهاس بکری می باشند که در سال هجدهم نوشته شد.

اما این صلح برقرار نماند، چنان که طبری خود از درگیری های فراوان مسلمانان به فرماندهی یزید بن مهلب و اهل طبرستان در سال ۹۸ ق خیر می دهد و ماجرای گشوده شدن قلعه ها و مناطقی از این سرزمین را با جنگ گزارش می کند. (۲۲۴)

بلاذری در ذیل جنگ های سعید بن عاص در زمان عثمان، از درگیری مداوم اهل طبرستان با مسلمانان و احیاناً پرداخت خراج، سخن به میان می آورد.

او هم چنین از انعقاد قرارداد صلح در زمان حکومت عبیدالله بن زیاد بر کوفه گزارش می دهد که در آن هنگام محمد بن اشعث را مأمور فتح طبرستان نموده بود. و در ادامه می گوید: طبریان از در نیرنگ در آمده و وقتی محمد وارد شهر شد، او را محاصره کرده و فرزندش ابوبکر را کشتند، اما او موفق به فرار شد.

بلاذری در پایان از صلح مسلمانان با اهل دهستان از نواحی طبرستان، در زمان حمله یزید بن مهلب سخن به میان می آورد. (۲۲۵)

ابن اعثم نیز از صلح میان اهل دهستان و یزید بن مهلب گزارش می‌دهد و مال المصالحة را هزار برده و هفتاد هزار درهم ذکر می‌کند. مهیا شدن گستردنی‌های یزید توسط صول، حاکم آن ناحیه را^(۲۲۶) نیز از جمله مواد صلح‌نامه ذکر می‌نماید.^(۲۲۷) ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان به تفصیل وارد ماجرای فتح این ناحیه و درگیری‌های طبریان با مسلمانان از زمان مصقلة بن هبیره در زمان معاویه به بعد می‌شود و به تناسب، از گزارش‌های کتب فوق استفاده می‌نماید.^(۲۲۸)

۳) ارباع خراسان

الف - ربع نیشابور

نیشابور که گاهی از آن با عنوان ابرشهر نیز یاد می‌شود،^(۲۲۹) به نوشته بعضی در زمان شاپور اول بنا شد و شاپور دوم در قرن چهارم قمری به تجدید بنای آن همّت گماشت.^(۲۳۰)

این ولایت دارای روستاها و شهرهای مهمی بوده است. از آن میان، در هنگام فتوحات مناطقی همچون ابرشهر، بیهق، طوس، ایبورد، سرخس و نسا با صلح گشوده شده است.

۱- الف - اَبَر شَهر^(۲۳۱)

ابرشهر مهم‌ترین شهر نیشابور و مرکز آن بوده که منطبق بر شهر نیشابور کنونی است.

طبری در یکی از گزارش‌های خود می‌گوید:

عبدالله بن عامر در سال ۳۱ ق و در زمان حکومت عثمان به نزدیک این شهر رسید و نصف آن را با جنگ گشود، در حالی که نیمه دیگر در دست کناری^(۲۳۲) بود که این عامر برای رسیدن به مرو ناگزیر با کناری مصالحه کرده و فرزندش اباصلت و فرزند برادرش سلیم را به عنوان گروگان نزد فرزند کناری گذاشت.^(۲۳۳)

وی در گزارش دیگر می‌گوید:

ابن عامر با اهل ابرشهر مصالحه کرد و آنها به او دو دختر از آل کسری به نام‌های بابونج و

طهمیج (یا طهمیج) بخشیدند. (۲۳۴)

اما بلاذری گزارش متفاوتی از طبری ارائه می دهد. او می گوید:

عبدالله بن عامر به شهر ابرشهر مرکز نیشابور رسید و آن را یک ماه در محاصره گرفت. در آن هنگام شهر به چهار قسمت تقسیم می شد و هر قسمت رئیس مخصوص به خود داشت. رئیس یکی از آن قسمت ها پنهانی با مسلمانان قرار داد بست که آن ها را وارد شهر نماید و آن ها شهر را بیه او واگذار نمایند. هنگامی که مسلمانان وارد شهر شدند، مرزبان آن وارد قهندز (کهن دژ) شده و از مسلمانان طلب امان و صلح نمود و مسلمانان با او بر پرداخت یک میلیون با هفتصد هزار درهم در مقابل امان دادن به تمامی اهل نیشابور قرار داد بستند. (۲۳۵)

ابن اعثم کوفی می گوید:

اسوار، ملک نیشابور، پس از اطلاع یافتن از سوگند ابن عامر مبنی بر فتح شهر یا مردن در بیرون شهر، از عبدالله بن عامر امان خواست و عبدالله قبول کرد، اما پس از وارد شدن در شهر از صبح تا شام به قتل و غارت پرداخت و عاقبت با وساطت کنادبک (کنارنک) فرمانروای طوس که به او پیوسته بود، دست از قتل و غارت برداشت. (۲۳۶)

حاکم نیشابوری معتقد است که شهر با صلح گشوده شد. او می گوید:

... و کنارنک به آستانه عبدالله عامر آمد و خراج ابرشهر یعنی نیشابور و طوس هفتصد هزار درم که قریب به پانصد هزار مثقال نقره باشد، با بسیاری از اشیای دگر قبول کرد. (۲۳۷)

آن گاه می گوید:

بعضی ارباب تواریخ گفته اند که نیشابور به جنگ مسخر شد و اصح آن است که بیشتر منابع بر آن اند که نیشابور به صلح فتح شد. (۲۳۸)

سپس به عنوان شاهد، به داستان ورود عبدالله بن طاهر به نیشابور اشاره می کند که می خواست با نیشابور همانند سرزمین های با جنگ گشوده شده رفتار نماید. اما احمد بن حاج بکر از کبار نیشابور برای او اثبات نمود که نیشابور با صلح فتح شده است و سپس چنین می آورد:

... عبدالله طاهر مصالحه کرد با اهل ابرشهر یعنی نیشابور بر دو بار هزار هزار درم و دو بست

هزار درم که تسلیم نمایند، مجموع هزار هزار و پانصد هزار و چهل هزار مثقال نقره باشد. (۲۳۹)

۲. الف - طوس (۲۴۰)

طبری هنگام ذکر فتح ابرشهر می گوید: نصف طوس و فسا همانند نصف ابرشهر، در اختیار کناری بود که ابن عامر با مصالحه از آن جا عبور کرد. سپس از فتح این سرزمین با جنگ در سال ۳۱ ق خیر می دهد. (۲۴۱)

اما بلاذری از مصالحه مرزبان طوس با ابن عامر با مال المصالحه ششصد هزار درهم سخن به میان می آورد. (۲۴۲)

ابن اعثم نیز نامه نوشتن کنادبک (کنارنک) امیر طوس به ابن عامر و درخواست امان از او را متذکر می شود و می گوید:

کنادبک در فتح نیشابور به همراه لشکریان خود، به مسلمانان باری می رسانید و در مقابل این

عامر پس از فتح نیشابور، شهر را به او سپرد. (۲۴۳)

۳. الف - نسا (۲۴۴)

طبری در گزارش های خود گشوده شدن این شهر را با جنگ می داند. (۲۴۵) اما بلاذری از مصالحه میان صاحب نسا و عبدالله بن خازم فرستاده عبدالله بن عامر و تعهد پرداخت سیصد هزار درهم از سوی مردم نسا و نیز تعهد مسلمانان به نکشتن برده نگرفتن مردم آن سامان، سخن به میان می آورد. (۲۴۶)

یاقوت در یک گزارش جالب درباره وجه تسمیه این شهر به نسا می گوید:

هنگامی که لشکریان مسلمان به شهر رسیدند، دیدند همه مردم شهر غیر از زنان فرار کرده اند

آن ها وقتی با این صحنه روبرو شدند گفتند:

این ها زنان اند و جنگ با زنان روا نیست، پس ما کار این شهر را تأخیر می اندازیم تا این که مردانشان

بازگردند. (۲۴۷)

ابن اعثم فتح نسا و ابیورد را با صلح بین بهمنه (۲۴۸) فرمانروای نسا و ابیورد، و عبدالله بن عامر دانسته و مال المصالحه را پرداخت سالانه سیصد هزار درهم و هزار کرگندم و جو ذکر می کند. (۲۴۹)

۴. الفه - ابیورد (۲۵۰)

طبری این شهر را نیز مفتوح العنوة می داند که در سال ۳۱ ق به وسیله عبدالله بن عامر گشوده شد. (۲۵۱)

اما بلاذری می گوید:

بهمنه بزرگ ابیورد نزد ابن عامر (با عبدالله بن خازم نماینده او) آمد و با او بر پرداخت چهارصد هزار درهم در مقابل امان یافتن اهالی، قرار داد صلح منعقد کرد. (۲۵۲)

۵. الفه - بیهق (۲۵۳) (سبزوار)

طبری این شهر را مفتوح العنوة می داند که در سال ۳۱ ق به وسیله اسودبن کلثوم فرستاده عبدالله بن عامر گشوده شد. (۲۵۴) بلاذری نیز فتح این شهر را با جنگ می داند. (۲۵۵) اما ابن فندق، فتح این شهر را با صلح می داند و می گوید:

عبدالله بن عامر بن کریر در سنة ثلاثین من الهجرة از راه کرمان به یوره آمد و به بیهق گذشت. اهل بیهق گفتند، چون اهل نیشابور ایمان آرند، ما موافقت کنیم و ایمان آریم و با عبدالله بن عامر بن کریر و لشکر اسلام جنگ نکردند. (۲۵۶)

۶. الفه - سرخس (۲۵۷)

طبری فتح سرخس را در سال ۳۱ ق با جنگ می داند و فاتح آن را عبدالله بن خازم معرفی می کند و می گوید: در آن جا به دو دختر به نام های نوشجان و بابونج از آل کسری دست یافت. (۲۵۸) و در گزارشی به طور اجمال از قول موسی بن عبدالله بن خازم چنین نقل می کند: پدرم با اهل سرخس مصالحه نمود. (۲۵۹)

بلاذری نیز روایت مفتوح العنوة بودن سرخس را می آورد و در گزارش دیگر از امان دادن عبدالله بن خازم به مرزبان سرخس مبنی بر در امان بودن صد نفر از سرخسیان سخن به میان می آورد. نیز می گوید در این قرار داد چنین آمده بود که زنان سرخسی به عبدالله تحویل داده شوند. (۲۶۰)

ابن اعثم کوفی با شرح بیشتری به ماجرای صلح سرخس می پردازد و می گوید:

بعد از آن (بعد از گشوده شدن هرات) ملک سرخس، ماهویه، به خدمت عبدالله (بن عامر)

آمد و امان خواست به شرط آنکه سرخس و رساتیق آن در دست او باشد و او هر سال صد هزار درم و هزار کرگندم و هزار کر جو می‌رساند. براین جمله برفت و او را امان داد و به جانب سرخس باز گردانید. (۲۶۱)

ب - ربع مرو

ربع مرو علاوه بر شهرهای کوچک که در امتداد رود مرغاب قرار داشت، شامل دو شهر بزرگ نیز بود که به مرو شاهجان یا مرو بزرگ و مرو الرود معروف بودند. (۲۶۲)

ا. ب - مرو شاهجان (۲۶۳)

به دنبال ورود یزدگرد سوم به شهر مرو، سپاهیان مسلمان نیز در تعقیب او در سال ۳۱ق به این سامان رسیدند.

طبری بدون آنکه ذکری از جنگ میان مسلمانان و مرویان به میان آورد، به صلح میان آنها پرداخته و آن را بین ابراز مرزبان مرو و حاتم بن نعمان باهلی فرستاده عبدالله بن عامر دانسته است و مقدار مال المصالحه را در یک روایت دو میلیون و دویست هزار (درهم) و در روایت دیگر شش هزار (دینار) و دویست هزار درهم ذکر کرده است. (۲۶۴)

بلاذری نیز به روایت اول طبری اشاره می‌کند، اما اختلاف نظرهای دیگر را نیز ذکر می‌کند، از جمله مال المصالحه را بین دو میلیون و دویست هزار درهم، یک میلیون درهم و دویست هزار جریب گندم و جو و یک میلیون و یکصد هزار اوقیه ذکر می‌نماید و در گزارشی می‌گوید: در صلح‌نامه چنین آمده بود که مسلمانان را در منازل خود جای دهند و خود به تقسیم مال بپردازند و مسلمانان فقط مال را از آنها بگیرند. سپس به این نکته اشاره می‌نماید که همه مرو به جز روستای سنج^(۲۶۵) با صلح گشوده شد. (۲۶۶)

در فتوح ابن اعثم کوفی کیفیت گشوده شدن مرو و مقدار مال المصالحه آن چنین ذکر شده است:

چون این خبر به شهر مرو رسید که طوس و نیشابور این عام را مسلم شد و آن ولایت به دست

معك من الاساورة ان احب المسلمون ذلك و ارادوه و ان لك على ذلك نصرة المسلمين على من يقاتل من وراءك من اهل ملتك جارلك بذلك منى كتاب يكون لك بعدى و لا خراج عليك و لا على احد من اهل بيتك من ذوى الارحام و ان انت اسلمت و اتبعت الرسول كان لك من المسلمين العطاء و المنزلة و الرزق و انت اخوهم و لك بذلك ذمتى و ذمة ابي و ذمم المسلمين و ذمم آبائهم. شهد على ما فى هذا الكتاب جزء بن معاوية (او معاوية بن جزء) السعدى و حمزة بن الهرماس و حميد بن الخيار المازنيان و عياض بن ورقاء الاسيدى و كتب كيسان مولى بنى ثعلبة يوم الاحد من شهر الله المحرم و ختم امير الجيش الاحنف بن قيس و نقش خاتم الاحنف نعيدالله؛ (٢٧٠)

به نام خداوند بخشنده مهربان

از صخر بن قيس فرمانده لشكر به باذان مرزبان مرورود و فرماندهان سپاه او و ديگر اعجمى ها؛ درود بر كسى كه از راه هدايت بيروى نمايد و ايمان آورد و تقوا پيشه سازد. اما بعد، برادرزاده ات ماهك به نزد من آمد و نهايت كوشش خود را در راه خيرخواهى تو انجام داد. من پيشنهادهائى تو را بر مسلمانان همراهم عرضه كردم، زيرا من و آنها در مقابل تعهدات تو مساوى هستيم و ما آن چه را تو پيشنهاده كرده بودى به شرح زير پذيرفتم: تو بايد از طرف كاركنان و كشاورزان و نيز زمين هاى خود، شصت هزار درهم به كسى كه از طرف والى، والى آن سامان مى شود بپردازى، مگر زمين هاى كه گفتم، كسراى ظالم به جسد پدرت در مقابل كشتن مار (افعى) كه امنيت آن سامان را به خطر انداخته بود، بخشيد، زيرا زمين از آن خدا و رسولش مى باشد، و خداوند براى هر كس بخواهد، به ارث مى گذارد [و كسرى چنين حقى نداشته است].

تو بايد تعهد نمايى كه مسلمانان را يارى كنى و اگر مسلمانان خواستند، با دشمنان آنها همراه با سرداران لشكرت بجنگى. تو بايد مسلمانان را عليه آنان كه از پشت (سرزمين) تو با آنها مى جنگند و از اهل آيين تو هستند، يارى نمايى. و اين تعهدات كه در اين نوشته آمده، براى واليان بعد از من نيز لازم الاجراست.

بر تو و خاندان و خویشانت پرداخت خراج لازم نیست. اگر تو مسلمان شوی و از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی نمایی، مانند هر مسلمان دیگر از عطا، منزلت و مقام و رزق بهره مند خواهی شد و برادر مسلمانان به حساب خواهی آمد و ذمه من و پدرم و مسلمانان و پدرانشان این عهد را بر عهده می‌گیرند.

گواهان این نامه که در روز یکشنبه ماه محرم الحرام نوشته شده عبارت‌اند از: جزء بن معاویه (با معاویه بن جزء) سعدی، حمزه بن هرماس مازنی، حمید بن خیار مازنی و عیاض بن ورقاء اسیدی.

این نامه توسط کیسان مولای بنی ثعلبه نوشته شده است. در زیر نامه نقش مهر احنف که عبارت «نعمدالله» بر آن حک شده دیده می‌شود.

بلاذری نیز با اشاره به داستان فوق می‌گوید: مصالحه میان مسلمانان و مرزبان مرورود که از نوادگان بادام، فرمانروای یمن و یا از منسوبین به او بود و به آیین اسلام گرویده بود انجام گرفت و مال المصالحه را ارقامی چون شصت هزار و ششصد هزار (درهم) ذکر می‌نماید. (۲۷۱)

ج - ربع هرات

ربع هرات خراسان که همه آن اکنون در افغانستان واقع است، علاوه بر شهر هرات شامل شهرهای مهمی چون بوشنج (پوشنگ)، بادغیس، غرجستان، غور و بامیان بوده است. در این میان تنها درباره شهرهای هرات، بوشنج (۲۷۲) و بادغیس (۲۷۳) مصالحه‌هایی ذکر شده است.

بلاذری درباره این سه شهر می‌گوید:

مرزبان هرات از طرف مردم هرات، بوشنج و بادغیس با ابن عامر بر پرداخت یک میلیون درهم مصالحه نمود. (۲۷۴)

و ابن اعثم پس از ذکر تسلیم شدن شهر مرو می‌گوید:

بعد از آن ملک هرات کشمود نام (کشمور) به خدمت عبدالله (بن عامر) آمد و صلح خواست بدان شرط که هرات و قوشنج (پوشنگ) را بدو بگذارد و هر سال هزار (۲۷۵) درهم ادا می‌نماید. عبدالله بن

عامر بدان رضا داد و او را مثالی نوشت و به هرات باز فرستاد. (۲۷۶)

د - ربع بلخ

بلخ ملقب به «ام البلاد» چهارمین ربع خراسان بود. بلادی که در این ربع از حدود کرسی آن (شهر بلخ) خارج بود دو قسمت می شد: قسمت باختری جوزجان و قسمت خاوری طخارستان که هر کدام ولایتی پهناور بودند. (۲۷۷)

جوزجان یا جوزجانان سر راه مرورود به بلخ قرار داشت و دارای شهرهای مهمی همچون طالقان، جرزوان (کزروان) و یهودیه (میمنه)، فاریاب، اشبورقان و انبیر (انبار) بود. (۲۷۸)

ولایت طخارستان به محاذات ساحل جنوبی رود جیحون تا حدود بدخشان امتداد داشت و از طرف جنوب به رشته جبال شمال بامیان و پنجپهر محدود می گشت.

این ولایت نیز شهرهای مهمی همچون خلم، طایقان (طالقان) را در برمی گرفت. (۲۷۹)

از میان تمامی شهرهای ربع بلخ تنها گزارش هایی از مصالحه شهرهای بلخ، فاریاب و طالقان رسیده است.

طبری درباره بلخ، در ضمن حوادث سال ۳۲ ق می گوید:

اهل بلخ پس از مدتی محاصره با احنف بن قیس بر پرداخت چهارصد هزار درهم صلح نمودند و احنف پسر عمویش را که اسید بن متشمس نام داشت برای جمع آوری مال المصالحه مأمور کرد. (۲۸۰)

بلاذری نیز ضمن آوردن این گزارش، قول دیگر را هفتصد هزار درهم ذکر می کند، اما می گوید: قول اول صحیح تر است. (۲۸۱)

ابن اعثم فتح بلخ را پس از فتح طالقان دانسته و معاهده را بین احنف و ملک بلخ که از او با عنوان کراز یاد می کند، می داند و مال المصالحه را علاوه بر چهارصد هزار درهم، پانصد کرگندم و جو می داند. (۲۸۲)

اما واعظ بلخی برخلاف گزارش‌های دیگر، زمان فتح بلخ را هنگام حکومت عمر (و نه عثمان) و به دست احنف می‌داند و می‌گوید: بعضی آن را به دست سعید بن عثمان می‌دانند. (۲۸۳)

ابن اعثم کوفی تصرف فاریاب و طالقان را نیز با صلح می‌داند و در این باره می‌گوید:

بعد از آن راویه (دادویه) ملک فاریاب و طالقان خدمت عبدالله رسید و از او صلح خواست بر آن قرار که هر سال دویست هزار درم و پانصد کرگندم و جو می‌رساند. عبدالله بدان راضی شد و مثالی هم برین قرار نوشت و او را به ولایت باز فرستاد. (۲۸۴)

بلاذری نیز در یک گزارش مبهم می‌گوید: احنف طالقان را با صلح گشود و فاریاب را نیز فتح کرد و گفته می‌شود، امیر ابن احمر فاریاب را فتح کرد. (۲۸۵)

اما طبری فتح این دو منطقه را به اضافه طخارستان و جوزجان، با جنگ می‌داند. (۲۸۶)

پی‌نوشت‌ها:

۱. ژان سواژه، *مدخل تاریخ شرق اسلامی* (تحلیلی کتابشناختی)، ترجمه نوش آفرین انصاری (محقق) (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶) ص ۱۹.
۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمد حمیدالله، *نامه‌ها و پیمانهای سیاسی حضرت محمد ﷺ و اسناد صدر اسلام*، ترجمه سیدمحمد حسینی (تهران، سروش، ۱۳۷۴) و علی احمدی، *مکاتیب الرسول* (قم، مکتبه المصطفوی).
۳. برای اطلاع از متن و منابع این عهدنامه ر.ک: علی احمدی، همان، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۶۳.
۴. به عنوان مثال محقق معاصر علامه سیدمرتضی عسکری در بسیاری از حوادث منتهی به فتح نقاط مختلف ایران که منجر به تنظیم اسناد صلح‌نامه‌ها گشته، تشکیک کرده است و امکان دستکاری سیف بن عمر در آن‌ها را به منظور تقویت موقعیت قبیله بنی تمیم و یا جهت‌گیری‌های سیاسی تقویت نموده است. برای اطلاع بیش تر ر.ک: سیدمرتضی عسکری، *یکصد و پنجاه صحابی ساختگی*، ترجمه عطاء محمد سردارنیا (چاپ اول: تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۶۱).
۵. قاضی ابو یوسف، *کتاب الخراج* (بیروت، دارالمعرفه)، ص ۱۲۹.
۶. بلاذری، *فتوح البلدان*، تحقیق رضوان محمد رضوان (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق) ص ۳۱۷.
۷. طبری، *تاریخ الامم والملوک* (بیروت، مؤسسة الاعلمی) ج ۳، ص ۱۸۸.
۸. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، *تاریخ یعقوبی* (دارصادر، بیروت) ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۷.
۹. آرتور کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی (چاپ نهم: تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۴) ص ۲۰۲.
۱۰. لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان (چاپ چهارم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) ص ۳۷۷.
۱۱. ر.ک: طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۵.
۱۲. همان، ج ۵، ص ۳۰۰.
۱۳. برای اطلاع از نظریات فقهی در این زمینه ر.ک: محمدحسن نجفی، *جواهرالکلام* (چاپ نهم: تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸) ج ۲۲، ص ۹۹؛ یاقوت، *معجم البلدان* (بیروت، داراحیاء التراث العربی) ج ۱ و ۲، ص ۴۵-۴۷ و ابوالحسن علی بن محمد ماوردی، *کتاب الاحکام السلطانیه* (بیروت، دارالفکر) ص ۱۴۷.

۱۴. ابو عبد الله حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران، دفتر نشر آگه، ۱۳۷۵) ص ۲۰۶-۲۰۷.
۱۵. بلاذری، همان، ص ۳۲۱.
۱۶. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۵.
۱۷. بلاذری، همان، ص ۳۲۱.
۱۸. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۶، صلح نامه احنف بن قیس با مرزبان مرو رود.
۱۹. *دایرة المعارف تشیع* (چاپ اول: تهران، نشر شهید محبی، ۱۳۷۲) ج ۱، مقاله ابن اعثم کوفی.
۲۰. ابن حبیب، *غزوات ابن حبیب*، تحقیق سهیل زکار (چاپ اول: بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق) ج ۱، ص ۱۱، مقدمه محقق.
۲۱. علی بن زید بیهقی، *تاریخ بیهق*، تصحیح و تعلیقات احمد بهمینار (تهران، کتابفروشی فروغی) ص ۲۵.
۲۲. حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، ص ۲۰۵.
۲۳. *فارستامه ابن بلخی* (تألیف قبل از ۵۱۰ق)، توضیح و تحشیه منصور رستگارفسائی (چاپ اول: بنیاد فارسی شناسی، ۱۳۷۴) ص ۲۷۴ به بعد.
۲۴. ابو نعیم اصفهانی، *ذکر اخبار اصفهان*، ترجمه نورالله کسانلی (چاپ اول: تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۷) ص ۱۳۹.
۲۵. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابو نصر محمد بن نصر قبادی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی (چاپ دوم: تهران، قومس، ۱۳۶۳) ص ۵۳.
۲۶. واعظ بلخی، *فضائل بلخ*، ترجمه عبدالله بن محمد بن حسین حسینی بلخی، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰) ص ۳۲.
۲۷. ابوالقاسم حمزه بن یوسف بن ابراهیم سهمی، *تاریخ جرجان* (چاپ دوم: حیدرآباد دکن، مطبعة مجلسی دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۷ق) ص ۵-۶.
۲۸. بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، *تاریخ طبرستان* (تألیف ۶۱۳ق)، تصحیح عباس اقبال (تهران، کتابخانه خاور) ص ۱۵۷ به بعد.
۲۹. *تاریخ سیستان* (تألیف در حدود ۴۴۵-۷۲۵ق)، تصحیح ملک الشعراء بهار (چاپ دوم: تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۶) ص ۸۰.
۳۰. در این گزارش اجمالی از تاریخ طبری استفاده شده است.
۳۱. روستایی بوده از نواحی اطراف کوفه و بین کوفه و حیره در نزدیکی نجف قرار داشته است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۲۶۴).
۳۲. یعقوبی باروسما را از کور عراق و از مناطقی دانسته که از فرات سیراب می شود (تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۶).
۳۳. یکی از روستاهای انبار بوده است (یاقوت، همان، ص ۱۹۹).
۳۴. طبری در جای دیگر نام او را «بُصْبُهْرِي» ذکر می کند (تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۵۵۳).

۳۵. طبری، همان، ص ۵۵۱.
۳۶. بلاذری، همان، ص ۲۴۴.
۳۷. همان، ص ۲۴۶.
۳۸. همان.
۳۹. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۵۳.
۴۰. ابن اعثم کوفی، **کتاب الفتح**، تحقیق محمد عبدالمعید خان (چاپ اول: حیدرآباد دکن، مطبعة مجلسی دائرة المعارف العثمانیه) ج ۱، ص ۹۵.
۴۱. ظاهراً صحیح همان باروسما باشد.
۴۲. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۷۰.
۴۳. همان، ص ۵۶۷.
۴۴. سیدمرتضی عسکری، همان، ص ۱۲۹ به بعد.
۴۵. شهری بوده است در فاصله سه میلی (یک فرسخی) کوفه (جنوب غربی آن) (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۲۰۱).
۴۶. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۵۱.
۴۷. همان، ص ۵۵۳.
۴۸. بلاذری، همان، ص ۲۴۴.
۴۹. همان.
۵۰. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۱، ص ۹۵.
۵۱. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۶۷.
۵۲. در متن «حَرَزَة» آمده که به معنای برگزیده مال است. طبری خود متذکر می شود که عیب‌الله آن را «حَرَزَة» خوانده که در این صورت به معنای جواهرات می باشد.
۵۳. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۶۸.
۵۴. بهقباد به سه ناحیه در نزدیکی بغداد گفته می شد و همگی از آب فرات سیراب می گشت که به قبادبن فیروز، پدر انوشیروان، منسوب است (یاقوت، همان، ج ۲، ص ۴۰۵-۴۰۶).
- ناحیه اول بهقباد اعلی نام داشت که شامل مناطقی چون خُطَرَنیه، عین التمر، نهرین، فلوجه علیا و سفلی و بابل می شده است.
- ناحیه دوم بهقباد اوسط نام داشت که مناطق سورا، باروسما، جیه و بدات رادر برمی گرفت. و ناحیه سوم را بهقباد اسفل می گفتند که نواحی کوفه، فرات باذقلی، سیلحین، حیره، نسترو و هرمزگرد را شامل می شد.
۵۵. دو روستای بزرگ از سواد بغداد و کوفه که در نزدیکی عین التمر واقع بودند (یاقوت، همان، ج ۵، ص ۴۴۵). لسترنج می گوید: دو ولایتی که بین دو شاخه فرات پایین قرار داشتند و نهرسورا در خاور و فرات اصلی در باختر آن ها بود، به ولایت فلوجه بالا و پایین موسوم بودند (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۸۱).

۵۶. یکی از مناطق بهقباد اسفل.
۵۷. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۷۱.
۵۸. شهری بوده است بر ساحل (سمت چپ) فرات و در فاصله ده فرسخی غرب بغداد (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۲۰۶).
۵۹. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۸۴.
۶۰. همان، ص ۵۷۵.
۶۱. همان، ص ۵۸۴.
۶۲. بلاذری، همان، ص ۲۴۷.
۶۳. همان.
۶۴. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۷۶.
۶۵. یکی از شهرهای هفتگانه مدائن بوده است معروف به بلاش آباد (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۵) و در جانب باختری دجله قرار داشته است (لسترنج، همان، ص ۳۶).
۶۶. طبری همان، ج ۳، ص ۱۱۶.
۶۷. یکی از شهرهای هفتگانه مدائن در سمت غرب دجله که معرب به اردشیر (بهترین شهر اردشیر) یا ده اردشیر بوده است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۴۰۵).
۶۸. طبری، همان، ج ۳، ص ۱۱۷.
۶۹. یکی از شهرهای هفتگانه مدائن بوده و در سمت خاوری دجله قرار داشته است (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۴۴۵ و لسترنج، همان، ص ۳۶).
۷۰. بلاذری، همان، ص ۲۶۳.
۷۱. یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۳۴۷.
۷۲. «فضال دهقانها هاشماً علی جریب من دراهم علی ان لایقتل احداً منهم» (بلاذری، همان، ص ۲۶۵).
۷۳. یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۱۷۶.
۷۴. طبری، همان، ج ۳، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.
۷۵. «حتی دخل (ابوموسی) ارض الاهواز فجعل یفتحها رستاقاً رستاقاً و نهراً نهراً و الفرس یرتفعون بین یدیه و یخلون له البلاد» (ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۵).
۷۶. بلاذری، همان، ص ۳۷۰.
۷۷. همان.
۷۸. یکی از بزرگترین شهرهای بین اصفهان و خوزستان بوده است که به علت بارش فراوان برف در زمستان آن را در فصل تابستان برای فروش به اهواز می بردند (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۲۲۹ و لسترنج، همان، ص ۲۶۳).
۷۹. طبری، همان، ج ۳، ص ۱۸۰.

- ۸۰ بلاذری، همان، ص ۳۷۵.
- ۸۱ طبری، همان، ج ۳، ص ۱۸۶.
- ۸۲ بلاذری، همان، ص ۳۷۱.
- ۸۳ ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۷.
- ۸۴ این شهر در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول قرار داشته و خرابه‌های آن به شاه آباد مشهور است. این شهر در زمان ساسانیان مرکز خوزستان بوده و مدرسه پزشکی بزرگ آن مشهور است (لسترنج، همان، ص ۲۵۶).
- ۸۵ طبری، همان، ج ۳، ص ۱۸۸.
- ۸۶ بلاذری، همان، ص ۳۷۵.
- ۸۷ شهری در فاصله سه روز راه از اهواز که در مشرق آن واقع شده است و منسوب به هرمز نواده اردشیر بابکان می باشد (لسترنج، همان، ص ۲۶۲).
- ۸۸ طبری، همان، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۸۹ بلاذری، همان، ص ۳۷۲.
- ۹۰ همان.
- ۹۱ ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰-۱۳.
- ۹۲ تَوَّج یا تَوَّز یکی از شهرهای فارس در نزدیکی کازرون بوده و با شیراز ۳۲ فرسخ فاصله داشته است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۴۶۲).
- ۹۳ اصطخر که در زمان ساسانیان پرسپولیس خوانده می شد، یکی از مهم ترین شهرهای ساسانیان در دوازده فرسخی شیراز بوده است (همان، ص ۱۷۱).
- ۹۴ جور یا فیروز آباد یکی از شهرهای مهم ساسانیان بوده که به دست اردشیر بابکان ساخته شده و به اردشیر خره معروف شده است و اعراب آن را جور می نامیدند. این شهر به اندازه اصطخر وسعت داشته است (همان، ج ۳ و ۴، ص ۸۹).
- ۹۵ یکی از خوش آب و هواترین شهرهای فارس است که در فاصله ۲۷ فرسخی شیراز و هشت فرسخی کازرون قرار دارد (همان، ج ۵ و ۶، ص ۴۳۴).
- ۹۶ خاوری ترین ولایت فارس بوده که به شبانکاره نیز معروف است (لسترنج، همان، ص ۳۰۹).
- ۹۷ یکی از آبادترین شهرهای فارس در فاصله هیجده فرسخی شیراز است (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۱۱۳).
- ۹۸ یاقوت آن را ریشهر می داند و می گوید: خلاصه شده کلمه ریواردشیر است و در نزدیکی تَوَّج قرار داشته است (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۴۵۵).
- ۹۹ نوبندجان (نوبندگان) شهری خوش آب و هوا از منطقه فارس بوده که ۲۶ فرسخ با اَرْجان و نزدیک همین مقدار با شیراز فاصله داشته است (همان، ج ۷ و ۸، ص ۴۰۴).

۱۰۰. شهری بزرگ بوده و از شیراز و اهواز هر کدام شصت فرسخ فاصله داشته است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۱۲۰).
 خرابه‌های آن در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارجان به آن کوچ کردند (لسترنج، همان، ص ۲۹۰).
۱۰۱. یکی از بزرگ‌ترین نواحی فارس بوده و شهرهایی همچون شیراز، جور (فیروزآباد)، سیراف، کازرون و... را شامل می‌شده است. مرکز آن، شهر جور بوده است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۱۲۲).
۱۰۲. بلاذری، همان، ص ۳۸۰.
۱۰۳. یکی از شهرهای فارس است که در فاصله سی فرسخی شیراز قرار دارد (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۹۹).
۱۰۴. بلاذری، همان، ص ۳۸۰.
۱۰۵. یکی از نواحی فارس که در فاصله ۲۵ فرسخی شیراز واقع شده بود (یاقوت همان، ج ۵ و ۶، ص ۶).
۱۰۶. بلاذری، همان، ص ۳۸۱.
۱۰۷. همان.
۱۰۸. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۷۶.
۱۰۹. کوره شاپور دارای شهرهای مهمی چون نوبندجان، کازرون، تَوَز (تَوَج) بوده و مرکز آن شهر نوبندجان بوده است. (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۶).
۱۱۰. ابن بلخی، همان، ص ۲۷۴.
۱۱۱. همان.
۱۱۲. همان، ص ۲۷۵.
۱۱۳. یکی از نواحی شیراز است (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۴۳۴).
۱۱۴. ابن بلخی، همان، ص ۲۷۵.
۱۱۵. همان، ص ۲۷۶.
۱۱۶. همان.
۱۱۷. لسترنج، همان، ص ۲۰۰.
۱۱۸. یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۲۶.
۱۱۹. بلاذری، همان، ص ۲۶۲.
۱۲۰. یاقوت حلوان را آخرین حد عراق و مرز آن با جبال می‌داند (معجم البلدان، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۳) در حالی که یعقوبی آن را در کورجبل ذکر می‌کند (تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۶) لسترنج نیز به اختلاف جغرافی نویسان بر سر حلوان و این که از کدام ناحیه است، اشاره دارد. (جغرافیای تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۰۶).
۱۲۱. مُعَرَّب کرمانشاهان که در فاصله سی فرسخی همدان و در جاده مکه بین، همدان و حلوان قرار دارد و بنای آن به قبادبن فیروز منسوب شده است (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۳۷).
۱۲۲. بلاذری، همان، ص ۲۹۹.
۱۲۳. یاقوت درباره کلمه «قرماسین» می‌گوید: مکانی است که تازبیدیه هشت فرسخ فاصله دارد و گمان دارم که در راه

- مکه باشد. سپس می‌گوید: با قرمیسین که نزدیک همدان است، تفاوت دارد. (معجم البلدان، ج ۷ و ۸، ص ۳۶). بنابراین، به نظر می‌رسد، صحیح کلمه در اینجا قرمیسین باشد نه فرماسین.
۱۲۴. بلاذری، همان، ص ۲۹۹.
۱۲۵. طبری، همان، ج ۳، ص ۱۴۰.
۱۲۶. شهری است بزرگ در سمت جنوب همدان که با آن سه روز راه فاصله دارد (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۴۰۹).
۱۲۷. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و بلاذری، همان، ص ۳۰۳.
۱۲۸. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۱.
۱۲۹. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۳۱-۶۲.
۱۳۰. شهری است که در فاصله بیست و چند فرسخی همدان واقع شده است (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۳۷۰).
۱۳۱. بلاذری، همان، ص ۳۰۴.
۱۳۲. یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۱۰۴.
۱۳۳. بلاذری، همان، ص ۳۰۴.
۱۳۴. یاقوت درباره این اسم می‌گوید: این اسم مرکب از سه کلمه مهر، جان و قذق است که مهر به معنای خورشید محبت و شفقت می‌باشد و جان به معنای نفس یا روح است و قذق به گمانم نام شخصی است. بنابراین معنای این کلمه خورشید یا محبت جان قذق می‌باشد، و این نام به ناحیه زیبایی گفته می‌شود که دارای شهرهایی است و در نواحی جبال در سمت راست رونده از حلوان عراق به همدان و در نزدیکی صیمره واقع شده است (معجم البلدان، ج ۷ و ۸، ص ۳۴۷).
۱۳۵. شهری است بین دیار جبل و خوزستان که بسیار سرسبز است و باغات میوه فراوان دارد (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۲۱۴).
۱۳۶. بلاذری، همان، ص ۳۰۴.
۱۳۷. دستی ناحیه‌ای است بزرگ میان ری و همدان که بین آن دو تقسیم می‌شود و قسمتی از آن رادستی رازی می‌گویند که شامل نود روستا می‌شود و قسمت دیگر دستبی همدان است که شامل تعدادی روستا می‌باشد (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۳۰۰). ظاهراً مراد از دستبی در این جا به قرینه مقام، دستبی همدان می‌باشد.
۱۳۸. طبری، ج ۳، ص ۲۱۸.
۱۳۹. همان، ص ۲۲۹.
۱۴۰. بلاذری، ص ۳۰۶.
۱۴۱. همان.
۱۴۲. «دخل المسلمون الى حصن همدان فاحتسوا عليه و على ماقدروا عليه من الاطعمة و العلوقة و غير ذلك» (ابن اعثم کوفی، ج ۲، ص ۶۴).
۱۴۳. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۵.

۱۴۴. بنا به نوشته یعقوبی فاذوسفغان به معنای دفع کننده دشمنان می باشد و در تشکیلات نظامی ساسانی مقامی پایین تر از اصبهید (سپهبد) بوده است (تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۷).
۱۴۵. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۴.
۱۴۶. بلاذری، نام او را عبدالله بن بدیل بن ورقاء ذکر کرده است (فتوح البلدان، ص ۳۰۸).
۱۴۷. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۵.
۱۴۸. ابونعیم اصفهانی، همان، ص ۱۳۹.
۱۴۹. بلاذری، همان، ص ۳۰۸.
۱۵۰. همان، ص ۳۱۰.
۱۵۱. همان، ص ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰.
۱۵۲. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۶۸-۷۰.
۱۵۳. بلاذری، می گوید نام او فرخان بن زینبیدی است که عرب او را زینبی می گوید (فتوح البلدان، ص ۳۱۴).
۱۵۴. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.
۱۵۵. بلاذری، ص ۳۱۴.
۱۵۶. همان، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
۱۵۷. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۶۶.
۱۵۸. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۲.
۱۵۹. شهری است بزرگ از توابع ری که در فاصله بیست فرسخی آن و در سر راه ری - سمنان قرار دارد (یاقوت، همان، ج ۳ و ۴، ص ۲۵۲).
۱۶۰. قلعه‌ای است از توابع آمل که در فاصله دو روز راه از آن قرار دارد (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۱۷۰).
۱۶۱. به نظر می رسد، صحیح این لغت یا «شرز» است که یکی از نواحی همدان می باشد (یاقوت، ج ۵ و ۶، ص ۱۳۱) و یا «شرز» است که کوهی در سرزمین دیلم می باشد و مرزبان ری به آن پناه برده است (همان، ص ۱۳۴).
۱۶۲. ظاهراً مراد نواحی واقع شده در درّه‌های بعضی از کوه‌های البرز باشد.
۱۶۳. ظاهراً مراد از عبارت «درهم وزن سبعة» درهم‌هایی است که مقدار وزن هر ده درهم، معادل وزن هفت دینار بوده است.
۱۶۴. مُعَرَّب کومس (کومش)، ناحیه‌ای است گسترده که شامل شهرها، روستاها و کشتزارها می شود. از شهرهای مشهور آن می توان از دامغان، بسطام و بیار نام برد. بعضی سمنان را هم از این ناحیه دانسته‌اند در حالی که بعضی دیگر آن را از ولایت ری به حساب می آورند (یاقوت، ج ۷ و ۸، ص ۱۰۲).
۱۶۵. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۲.
۱۶۶. بلاذری، همان، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.
۱۶۷. طبری، همان، ص ۲۲۸.

۱۶۸. همان، ص ۲۳۵.
۱۶۹. او از سال ۲۲-۲۴ق از طرف عمر، والی کوفه بود.
۱۷۰. «درهم وزن ثمانیه» نوعی از دراهم بوده است که وزن حجم هر ده دانه به اندازه دانه گندم از نقره آن‌ها، معادل وزن حجم هشت دانه از جنس طلا بوده است.
۱۷۱. بلاذری، همان، ص ۳۲۱.
۱۷۲. با آن‌که یاقوت در ذیل کلمه آذربایجان، این صلح‌نامه را آورده و در آن جا به جای «بلاسجان» کلمه «بلاشجان» را ذکر کرده است (معجم البلدان، ج ۱ و ۲، ص ۱۰۹) اما در بخش مربوط، از هیچ‌یک نامی نمی‌برد. احتمال می‌رود که منظور از این کلمه، همان بلاسکرد باشد که یاقوت آن را روستایی بین اربل و آذربایجان دانسته است (همان، ص ۳۷۵).
۱۷۳. کوهی است بزرگ که مشرف به شهر اردبیل می‌باشد و در آن روستاهای فراوانی وجود دارد (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۱۹).
۱۷۴. این کلمه در «معجم البلدان» و «جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی» یافت نشد.
۱۷۵. معرب جیس که گفته می‌شود زادگاه زرتشت بوده است و در ناحیه ارومیه قرار دارد (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۱۷۱).
۱۷۶. بلاذری، همان، ص ۳۲۲.
۱۷۷. همان، ص ۳۲۲.
۱۷۸. همان.
۱۷۹. همان، ص ۳۲۳.
۱۸۰. همان.
۱۸۱. همان، ص ۳۲۴.
۱۸۲. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۰۸.
۱۸۳. یاقوت آن را شهری میان اردبیل و تبریز می‌داند (معجم البلدان، ج ۷ و ۸، ص ۳۴۱) و لسترنج درباره آن می‌گوید: موغان یا مغان یا موقان نام داشت؛ با تلاق بزرگی است که از دامنه کوه سیلان تا کناره خاوری دریای خزر کشیده شده و در جنوب مصب رود ارس و شمال کوه‌های طالش قرار دارد. این ایالت گاهی جزء آذربایجان محسوب می‌گردید ولی غالباً ناحیه‌ای جداگانه و مستقل را تشکیل می‌داد (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۸۸).
۱۸۴. طبری، ج ۳، ص ۲۳۷.
۱۸۵. بلاذری، ص ۳۲۱.
۱۸۶. شهری مشهور از نواحی جبل که بین قزوین، زنجان و همدان واقع شده است و با قزوین دوازده فرسخ و با زنجان پانزده فرسخ فاصله دارد (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۷۵ و ۷۶).
۱۸۷. بلاذری، ص ۳۰۳.
۱۸۸. همان، ص ۳۱۷.

۱۸۹. یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۷۶.
۱۹۰. بلاذری، همان، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.
۱۹۱. یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۴۶.
۱۹۲. ناحیه‌ای است گسترده در جبال که مسکن اکراد بوده و بین اربل و همدان واقع شده است (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۱۶۵) و این ناحیه در چهار منزلی شمال غربی دینور واقع شده است (لسترنج، همان، ص ۲۰۵).
۱۹۳. یکی از مناطق جبل در حدود طبرستان که به فارسی آن را بهمان می‌گویند، (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۱۷۶).
۱۹۴. بلاذری، همان، ص ۳۲۹.
۱۹۵. لسترنج، همان، ص ۴۰۸.
۱۹۶. یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۱۷۶.
۱۹۷. لسترنج، همان، ص ۴۰۱-۴۰۲.
۱۹۸. یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۱۷۶.
۱۹۹. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۴.
۲۰۰. لسترنج، همان، ص ۴۰۸.
۲۰۱. همان، ص ۴۰۸.
۲۰۲. یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۱۷۶.
۲۰۳. صول، لقب امیران ناحیه گرگان بوده است.
۲۰۴. در تاریخ جرجان، (ص ۵) به جای آن «ملکهم» آمده است.
۲۰۵. در تاریخ جرجان، کلمه «ابن» نیامده است.
۲۰۶. در تاریخ جرجان، به جای «سل» «میل» آمده است.
۲۰۷. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۳.
۲۰۸. ابوالقاسم حمزه بن یوسف بن ابراهیم سهمی، همان، ص ۵-۶.
۲۰۹. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۲۳-۳۲۴.
۲۱۰. همان، ص ۳۲۵.
۲۱۱. بلاذری، همان، ص ۳۳۰. درهم‌های بغلی منسوب به شخصی به نام رأس البغل است که برای عمر سکه ضرب می‌کرد.
۲۱۲. همان، ص ۳۳۱.
۲۱۳. در عبارت «و قر زعفران» آمده که و قر به معنای بار الاغ و استراست، چنان‌که وسق به معنای بار شتر است.
۲۱۴. ظاهراً منظور غلام باشد.
۲۱۵. طبری، به جای «جام من فضه»، «لجام من فضة» آورده است (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۲۹۵).
۲۱۶. همان، ص ۳۰۰.

۲۱۷. همان، ص ۳۰۲.
۲۱۸. ابن اعثم کوفی، به جای هفتصد یا پانصد هزار درهم، دو میلیون درهم ذکر می‌کند.
۲۱۹. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۷، ص ۲۹۰-۲۹۳.
۲۲۰. همان، ص ۲۹۳-۲۹۶.
۲۲۱. از این عبارت چنین به دست می‌آید که ناحیه طبرستان زیر نظر اسپهبد خراسان اداره می‌شده است، در حالی که یعقوبی آن را از کورجبل به حساب آورده و جرجان را از کور خراسان بر شمرده است (تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۶).
۲۲۲. عبارت «من اهل العدو» در کمتر معاهده‌ای وارد شده است و اصولاً این عبارت با مقام معاهده نویسی مناسبت ندارد.
۲۲۳. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۳۴.
۲۲۴. همان، ج ۵، ص ۲۹۶-۳۰۳.
۲۲۵. بلاذری، همان، ص ۳۳۰-۳۳۱.
۲۲۶. عبارت عربی چنین است: «و علی ان یطأ صول بساط یزید بن المهلب».
۲۲۷. ابن اعثم، ج ۷، ص ۱۵۸.
۲۲۸. ابن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان (سال تألیف ۶۱۳ق)، تصحیح عباس اقبال، (تهران، کتابخانه خاوری) ص ۱۵۷ به بعد.
۲۲۹. یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۴۲۳.
۲۳۰. لسترنج، همان، ص ۴۰۹.
۲۳۱. یاقوت می‌گوید: ابر، همان ابرفارسی است و ابرشهر یعنی شهر ابر که کنایه از سرسبزی است (معجم البلدان، ج ۱ و ۲، ص ۶۳).
۲۳۲. کناری یا کنارنگ لقب حاکمان نیشابور بوده است.
۲۳۳. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۴۹.
۲۳۴. همان، ص ۳۵۰.
۲۳۵. بلاذری، همان، ص ۳۹۵.
۲۳۶. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰۳.
۲۳۷. ابوعبدالله حاکم نیشابوری، همان، ص ۲۰۵.
۲۳۸. همان، ص ۲۰۹.
۲۳۹. همان، ص ۲۰۷.
۲۴۰. طوس در فاصله ده فرسخی نیشابور قرار داشته است (یاقوت، همان، ج ۵-۶، ص ۲۷۲).
۲۴۱. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۴۹-۳۵۰.
۲۴۲. بلاذری، ص ۳۹۶.
۲۴۳. ابن اعثم، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲۴۴. در فاصله دو روز راه از سرخس و پنج روز راه از مرو واقع شده بود (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۳۸۵).
۲۴۵. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۴۹.
۲۴۶. بلاذری، همان، ص ۳۹۵.
۲۴۷. یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۳۸۵.
۲۴۸. در کتاب بهیه آمده که غلط است.
۲۴۹. ابن اعثم، همان، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲۵۰. شهری است، میان سرخس و فسلایاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۷۸).
۲۵۱. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.
۲۵۲. بلاذری، همان، ص ۳۹۵.
۲۵۳. منطقه‌ای است گسترده از نواحی نیشابور که بین آن و قومس واقع شده است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۴۲۲) و بنا به نوشته طبری، شانزده فرسخ تا ابرشهر فاصله دارد (تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۳۵۰).
۲۵۴. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۰.
۲۵۵. بلاذری، همان، ص ۳۹۵.
۲۵۶. علی بن زید بیهقی، همان، ص ۲۵۰.
۲۵۷. شهری است بزرگ که بین نیشابور و مرو واقع شده است (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۳۷) و بنا به نوشته لسترنج شهر سرخس در کنار کوتاه‌ترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست یعنی ساحل خاور رودخانه مشهد (تجدد) واقع است (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۱).
۲۵۸. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۰.
۲۵۹. همان.
۲۶۰. بلاذری، همان، ص ۳۹۵.
۲۶۱. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲۶۲. یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۲۵۳ و لسترنج، همان، ص ۴۲۳.
۲۶۳. این شهر در فاصله هفتاد فرسخ نیشابور، سی فرسخ سرخس و ۱۲۲ فرسخی بلخ واقع شده است (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸، ص ۲۵۳).
۲۶۴. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۰.
۲۶۵. یکی از بزرگ‌ترین روستاهای مرو که در کنار نهر واقع شده و دارای طولی حدود یک فرسخ و عرضی اندک می‌باشد (یاقوت، همان، ج ۵ و ۶، ص ۷۹).
۲۶۶. بلاذری، همان، ص ۳۹۶. بلاذری در گزارشی دیگر می‌گوید: مردم مال المصالحه را کنیز و غلام و کالا و چارپایان قرار داده بودند، چون درهم و دینار نداشتند و تازمان حکومت یزید پرداخت به همین صورت بود و از آن به بعد با مال پرداخت شد.

۲۶۷. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲۶۸. در فاصله پنج روز راه از مرو شاهجان و در کنار نهر بزرگ (با نام مرغاب) قرار دارد که به همین علت به مرو رود مشهور شده است (یاقوت، همان، ج ۷ و ۸ ص ۲۵۳).
۲۶۹. طبق این نامه کسری آن روستاها را در مقابل پاداش ماری عظیم الجثه که امنیت اهالی را به خطر انداخته بود به او واگذار کرده بود.
۲۷۰. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۶.
۲۷۱. بلاذری، همان، ص ۳۹۷.
۲۷۲. شهری است کوچک از نواحی هرات که در فاصله ده فرسخی (مغرب) آن واقع شده است (یاقوت، همان، ج ۱ و ۲، ص ۴۰۰).
۲۷۳. ولایت بادغیس تمام سرزمین بین هریرود را از طرف باختر (شمال پوشنگ) و قسمت علیای سرغاب را از طرف خاور فرا گرفته است (لسترنج، همان، ص ۴۳۹).
۲۷۴. بلاذری، همان، ص ۳۹۶.
۲۷۵. با توجه به وسعت هرات به نظر می رسد همان سخن بلاذری یعنی هزار هزار (یک میلیون) درست تر باشد نه هزار درهم و ظاهراً در این جا یک «هزار» جا افتاده است.
۲۷۶. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲۷۷. لسترنج، همان، ص ۴۴۶.
۲۷۸. همان، ص ۴۴۹-۴۵۲.
۲۷۹. همان، ص ۴۵۳-۴۵۵.
۲۸۰. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۸.
۲۸۱. بلاذری، همان، ص ۳۹۸.
۲۸۲. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲۸۳. واعظ بلخی، همان، ص ۳۰ و ۳۱.
۲۸۴. ابن اعثم کوفی، همان، ج ۲، ص ۱۰۴.
۲۸۵. بلاذری، همان، ص ۳۹۸.
۲۸۶. طبری، همان، ج ۳، ص ۳۵۶-۳۵۷.